

وعده‌ی مبارزه با فساد توسط فاسدان اصلی

اردیبهشت ماه سال جاری بود که انتشار فیش‌های حقوقی اسفند ماه چند تن از اعضای هیئت عامل بیمه مرکزی ایران با مبالغ نجومی جنجال برانگیز. در آن زمان، وزیر اقتصاد ابتدا آن را انکار کرد، اما سرانجام ناگزیر شد کمیته "تحقیقی" تشکیل دهد. این کمیته هم نتیجه گرفت: مستندات موجود نشان می‌دهند، این جنجال حاصل "برداشت‌های نادرست و شتابزده" بوده است. در آن زمان، رئیس کل بیمه مرکزی استعفا داد. دیوان محاسبات اداری دستور داد بخشی از وجوه پرداختی به حساب‌های مربوطه بازگردانده شوند.

با این تصور که غائله به زودی خواهد خوابید. اما این تصور نقش بر آب شد. زیرا افشا و انتشار فیش‌های حقوقی سایر مدیران رده بالای وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی و غیر دولتی در رسانه‌های نزدیک به اصول‌گرایان ادامه یافت و روشن شد که این امر محدود به یک مؤسسه و چند مدیر نیست. در نتیجه رسوایی چنان بالا گرفت که خامنه‌ای و مجلس نیز وارد معرکه شدند.

خامنه‌ای در دیدار با روحانی و اعضای کابینه‌ی وی در ۲ تیر، ضمن اشاره به موضوع حقوق‌های نجومی، آن را از "استکناها" خواند و مدعی شد: "اکثر مدیران دستگاه‌ها، انسان‌های پاک‌دست هستند."

لاریجانی به "مرکز پژوهش‌های مجلس" مأموریت داد موضوع را بررسی و گزارش ویژه‌ای تهیه کند که در ۱۵ تیر در جلسه علنی مجلس خوانده شد. گزارش طولانی مرکز پژوهش‌ها فساد را به "وزارت امور اقتصادی و دارایی، به ویژه در حوزه بانک‌ها و بیمه‌ها و شرکت‌های دولتی، وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی، شرکت ملی نفت ایران و صندوق توسعه ملی" وضعیت نابسامانی از نظر پرداخت حقوق و مزایا و اعطای تسهیلات بانکی "محدود می‌کند و عمده‌ترین "دلایل پرداخت‌های نامتعارف" را "تخلف از اجرای قانون مدیریت خدمات کشوری" و "وجود برخی قوانین و مقررات خاص که زمینه را برای این گونه پرداخت‌ها" معرفی می‌کند. سرانجام نیز "رامکارهایی" برای جلوگیری از استمرار و تکرار این "مشکل" در آینده پیشنهاد می‌کند.

روحانی که روز ۲۶ خرداد در دیدار مقام‌های دولتی با خامنه‌ای گله می‌کند: "اگر در گوشه‌ای چند نفر حقوق بالاتری را برداشت کردند، آن را تبدیل به مسئله‌ای ملی نکنیم"، گویی به یکباره متوجه شده است که برخی ارگان‌های دولتی و شبه دولتی تحت نظرش "ضابطه‌مند" نیستند،

در صفحه ۲

رویکرد نظامی حزب دمکرات، اهداف و شرایط

جوله سیاسی - تبلیغی پیشمرگه‌های حزب دمکرات کردستان ایران (حدکا) در هفته پایانی خرداد و هفته نخست تیر ماه ۹۵ در منطقه اشنویه، مریوان و مهاباد، مورد حمله وحشیانه مزدوران تا بندگان مسلح حکومتی قرار گرفت که با مقابله پیشمرگان روبرو شد و به درگیری نظامی انجامید. در این درگیری‌ها ۹ تن از پیشمرگان حدکا جان باختند و تعداد زیادی از نیروهای سرکوب از جمله معاون فرمانده سپاه پاسداران در اشنویه به هلاکت رسیدند. نیروهای مسلح و سرکوب‌گر رژیم، در طی این یورش‌ها، مناطق مرزی کردستان ایران و عراق و نیز مناطق کوهستانی داخل کردستان ایران را به شدت توپ باران کرده و خسارت‌های زیادی به اهالی منطقه وارد ساختند. بدنبال آن سپاه پاسداران تهدید کرد قرارگاه‌های حدکا در خاک عراق را مورد حمله هوایی قرار خواهد داد.

چند روز پس از این درگیری‌ها، شورای نظامی حدکا با صدور بیانیه‌ای در ۱۵ / ۴ / ۹۵، بر ادامه فعالیت پیشمرگه‌های حزب در عمق خاک کردستان ایران تاکید نمود. حدکا در این بیانیه نوشت، روز ۱۳ تیر برای گردشگران حاضر در منطقه "هاوشیانی" مهاباد، تجمع سیاسی وسیعی برپا نموده که در آن تعداد کثیری از مردم شهرهای مهاباد، پیران‌شهر، نقده و اشنویه حضور داشتند و سخنان یکی از مسئولان حزب درباره "سیاست‌ها، مواضع و خیزش مجدد" حزب، با تشویق گسترده حضار روبرو شده است.

در صفحه ۳

پاسخ به سئوالات

در صفحه ۵

بن‌بست برکسیت

در روز ۲۳ ژوئن در بریتانیا رفراندومی در رابطه با ادامه ی حضور یا خروج از اتحادیه ی اروپا انجام گرفت که به برکسیت معروف شد. نتیجه ی این رفراندوم، رأی اکثریت قریب به ۵۲ درصدی مردم به خروج از اتحادیه ی اروپا بود.

پس از اعلام این نتیجه، در سراسر جهان نمایندگان طبقه ی سرمایه دار جلسات اضطراری بحران تشکیل دادند. بلافاصله ارزش پوند به کمترین میزان خود از سال ۱۹۸۵ رسید. به تبع پوند، ارزش یورو نیز کاهش یافت. قیمت نفت تنزل کرد و قیمت سهام شرکت های انگلیسی به ویژه در بازارهای سهام هنگ کنگ، ژاپن و استرالیا سقوط کرد.

آنچه در رسانه‌های جهان به ویژه در کشورهای عضو اتحادیه ی اروپا در پی برکسیت انعکاس یافت، حاکی از غافلگیر شدن و حیرت سیاستمداران و تحلیل گران از نتیجه ی رفراندوم بود. عده‌ای بیشترین تقصیر را به گردن گرایش‌های راست، پوپولیستی، ناسیونالیستی و راسیستی در بریتانیای کبیر می‌اندازند

در صفحه ۴

یادداشت‌های سیاسی

۳۰۰ هزار نوزادی که معتاد به دنیا می‌آیند

در صفحه ۱۲

فلوجه "آزاد" شد، کشتار مردم عراق
اما همچنان ادامه دارد

در صفحه ۱۰

وعده‌ی مبارزه با فساد توسط فاسدان اصلی

دستور تشکیل کمیته‌های را صادر می‌کند. گزارش رسمی کمیته دولتی که در ۱۹ تیر منتشر گشته است، ریشه حقوق‌های کلان را "تخلفات اداری و خلأهای موجود قانونی"، "استفاده حداکثری از سقف اختیارات قانونی"، "وجود ضوابط و مقررات ناعادلانه پرداخت در سازمان‌ها"، "غفلت دستگاه‌های نظارتی" و "انحلال سازمان امور استخدامی" می‌داند، گرچه باز هم در مقدمه مدعی است، "پرداخت‌های غیرمتعارف در دستگاه‌ها" امری استثنایی است.

اما گفته‌های دست‌اندرکاران رژیم عکس آن را ثابت می‌کند. حسین زاغفر، از اقتصاددانان دولتی، در مصاحبه با "یورونیوز" می‌گوید: "این مسئله جدیدی نیست... اتفاقاً بعد از جنگ عملاً و با تفکر اقتصاد آزاد که در کشور مطرح شد، روند رو به گسترش گرفت و تفاوت‌های قابل توجه در دستمزدهای مدیران بسیاری از مؤسساتی که به نحوی از منابع عمومی ارتزاق می‌کنند" یافت شد. و ادامه می‌دهد: "... عملاً مقامات و مسئولین و نهادهای زیربند کاملاً در جریان بوده‌اند."

فیاض شجاعی، دادستان دیوان محاسبات ایران اعلام کرده است که مجوز پرداخت حقوق‌های نامتعارف در سال ۹۳ صادر شده هرچند که از سال ۹۰ اجرایی شده است.

زاغفر در همان مصاحبه علت افشای فیش‌های حقوقی مدیران چنین می‌داند: "این یک تاکتیک سیاسی بوده برای وادار کردن دولت به سکوت و عدم افشای فسادهای بسیار بزرگ و بی سابقه در دولت‌های نهم و دهم که متناسب به جناح محافظه‌کار و موردحمایت‌های گسترده آن‌ها بود."

عبدالله ناصری، فعال سیاسی اصلاح‌طلب و عضو شورای مشورتی بنیاد باران هم معتقد است، رقیبان دولت "از طریق دستگاه‌های حراستی" به حدود سه هزار فیش حقوقی مدیران دست یافته‌اند و قصد دارند از آن‌ها برای زمین‌گیر کردن دولت حسن روحانی استفاده کنند.

مجید انصاری معاون پارلمانی رئیس جمهور روز شنبه ۱۹ تیر، در نشست خبری پیرامون فیش‌های حقوقی تهدید کرد: دولت فیش‌های حقوقی سایر قوا را منتشر نکرده بنابراین سایر قوا هم باید به کمک دولت بیایند.

او گزارش مجلس و دولت و نقل‌های فوق حاوی چند نکته مهم هستند. نخست، دریافت "حقوق‌های نامتعارف" از سوی مدیران رده‌ی بالای رژیم نه یک استثنا، بلکه قاعده است؛ دوم، فساد محدود به یک یا چند وزارتخانه و مؤسسه نیست؛ سوم، تمام دست‌اندرکاران رژیم از آن مطلع بوده‌اند؛ چهارم، این حقوق‌ها که از سوی مسئولین رژیم "نامتعارف" و گاهی "تخلف" نامیده می‌شوند، ظاهراً قانونی هستند چنانچه هم در گزارش مجلس و هم در گزارش دولت، به "خلأهای قانونی"، "وجود برخی قوانین و مقررات خاص" و "ضوابط و مقررات پرداخت‌ها" اشاره شده که راه را برای پرداخت حقوق‌های کلان باز می‌گذارد. گذشته از آن، برخی از رسانه‌های نزدیک به دولت نیز با تکیه بر "ضرورت تناسب حقوق مدیران ارشد با بهروری کار آن‌ها" در بازار آزاد، بر قانونی بودن این حقوق‌ها تأکید می‌کنند. حتی اگر چنین استدلالی را بپذیریم، هر کس که اندکی با ادارات و وزارتخانه‌های دولتی ایران آشنا باشد، به خوبی

می‌داند که تصدیق این پست و مقام‌ها ربطی به "بهروری کار" و شایستگی و توانایی فردی ندارد، بلکه تنها بر اساس روابط شخصی و خانوادگی و زد و بندهای سیاسی تقسیم و باز تقسیم می‌شوند.

امروزه بر کسی پوشیده نیست که فساد فراگیر و مزمن به سه قوه مجریه، مقننه و قضاییه و مؤسسات دولتی و وابسته به دولت محدود نیست. در سال‌های گذشته هزاران مطلب و سند در رسانه‌های گوناگون پیرامون فساد حاکم بر تمامی دستگاه‌های رژیم منتشر شده است. اما به جز این دستگاه‌ها، نهادهایی نیز وجود دارند که مستقیماً تحت نظر خامنه‌ای قرار دارند. نهادهای نظامی و مذهبی که بر بخش بزرگی از اقتصاد کشور چنگ انداخته‌اند، اما نظارت و حسابرسی در مورد فعالیت‌های آنان طبق مصوبه سال ۸۷ مجلس تنها با اجازه و موافقت ولی فقیه میسر است. امری که محل است. افرادی هم که از فعالیت‌های اقتصادی و دامنه فساد در آن‌ها اطلاعاتی دارند، تاکنون به اشاره‌های کوتاه بسنده کرده‌اند و پارا از این حد فراتر نگذاشته‌اند.

در اردیبهشت سال ۱۳۸۰، به فرمان خامنه‌ای "ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی" تشکیل شد. ۴ سال بعد، در سال ۱۳۸۴، هنوز حتی یک پرونده را هم بررسی نکرده بود، اما رئیس وقت قوه قضاییه، به نمایندگان مجلس گزارش داد، "مهمترین اقدام" ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی "ایجاد توجه در جامعه نسبت به اصل فرهنگ مبارزه با مفاسد" بوده است.

در سال ۱۳۹۳، یکی از اعضای ستاد گفت که فعالیت این ستاد پس از ۱۳ سال به نقطه مطلوب نرسیده است و علت را "عدم وجود آمار درست و دقیق، عدم وجود ضمانت اجرایی و ذی‌نفع بودن برخی از مسئولان در دولت، مجلس و برخی از دستگاه‌های دیگر" عنوان کرد.

در سال ۱۳۹۵، نیز همان عضو در رابطه با پرداختی‌های نجومی اعلام کرد: "امروز برداشت و سوء استفاده از اموال دولتی با روش‌های قانونی انجام می‌شود... امروز قانون تبدیل به ابزار بی‌قانونی شده است."

انتظار دیگری نیز نمی‌رفت. تمامی این جار و جنجال‌ها و افشاگری‌ها و وعده و وعده‌ها، همان‌گونه که بسیاری از وابستگان رژیم نیز به آن معترفند، ناشی از دعوای جناحی و در راستای فریب مردم‌اند و اصولاً قرار نیست مبارزه‌ای با فساد بشود نه در مورد غارت ثروت کشور تحت عنوان "حقوق"‌های چند ده میلیونی و نه در ده‌ها مورد دیگری که تاکنون منتهی سرتیتر خیرها را به خود اختصاص داده و پس از منتهی به فراموشی سپرده شده‌اند. زیرا "اگر حکم شود که مست گیرند"، باید در میان مسئولان رژیم، "هر آن که هست گیرند".

"اصلاح‌طلبان" و دولتمردان نیز می‌توانند در رسانه‌های خود پیرامون وعده‌ها، هر چه دلشان می‌خواهد آسمان و ریسمان ببافند و در مدح و ثنای دولت فاسدی که مدعی مبارزه با فساد است، قلم‌فرسایی کنند تا تنها ابلیهان، باور کنند. اما اکثریت مردم که به ماهیت جمهوری اسلامی واقف‌اند، می‌دانند انتظار مبارزه با فساد، در رژیمی که فساد اقتصادی در تمام تار و پود آن رسوخ کرده است، انتظاری عبث است.

و این تنها یکی از اشکال تاراج دسترنج کارگران و زحمتگشان ایران است. تاراجی که با بخشی از آن سردمداران جمهوری اسلامی روز به روز فریبتر

می‌شوند، با بخش دیگر، ابزار تحقیق و سرکوب مردم، یعنی ارگان‌های مذهبی و نظامی تقویت می‌شوند و بخشی نیز سهم همدستان ارتجاعی اسلام‌گرای جمهوری اسلامی در منطقه می‌شود تا مردم سایر کشورها را درگیر جنگ و کشتار و بی‌خانمانی کنند. و این همه، در جامعه‌ای که اکثریت توده‌ی مردم با فقری هولناک دست به گریبان‌اند، حقوق کارگران حتی به خط فقر هم نمی‌رسد و همان حقوق‌های ناچیز بخور و نمیر هم پرداخت نمی‌شوند یا با تأخیر پرداخت می‌شوند.

و در چنین شرایطی، تأسف آور است برای مردم که چنین جنایت‌کاران و تاراج‌گرانی اختیار ثروت و حاصل رنج و زحمتشان را سهم خود کنند، فقر و اعتیاد و بی‌خانمانی را بهره‌ی آنان، و هم‌چنان بیش از ۳۷ سال به حاکمیت خود ادامه دهند. توهین به شعور مردم است که مقام ریاست جمهوری، پس از افشای چنین اسنادی در ارگان‌های تحت نظرش به خود اجازه دهد، از آن با عنوان "گوشه‌های چند نفر حقوق بالاتری را برداشت کردند" یاد کند و وقیحانه بگوید: "آن را تبدیل به مسئله‌ای ملی نکنیم." لکمی ننگیست که اصلاح‌طلبان به خود اجازه دهند در دفاع از دولت به بهانه‌هایی همچون "غوغاسالاری"، "سیاسی‌کاری"، "برکت برای دولت تدبیر و امید" و "امر جدیدی نیست" متوسل شوند و مردم تودهنی محکمی به آن‌ها نزنند. در نتیجه همین بی‌عملیست که سران جمهوری اسلامی هر روز گستاختر می‌شوند و فسادشان هر روز ابعاد گسترده‌تری به خود می‌گیرد. در صورت وقوع چنین رسوایی‌هایی در برخی از کشورهای دیگر، تحت فشارمبارزات مردم و افکار عمومی مسئولین و وزرا بودند که برکنار می‌شدند و کابینه‌ها بودند که سقوط می‌کردند.

فساد اقتصادی یکی از ویژگی‌های دستگاه بورورکراتیک دولت سرمایه داران و حاکمیت اقلیت سرمایه‌دار بر اکثریت کارگر و زحمتکش جامعه است. اما در کشورهای پیشرفته‌تر سرمایه‌داری که لا اقل آزادی نسبی بیان و مطبوعات و ارگان‌های نظارتی وجود دارد، دامنه‌ی فساد محدودتر می‌شود و در صورت افشای آن، افراد و نهادها ناگزیر به پاسخ‌گویی و مسئولیت‌پذیری می‌گردند.

در مقابله با این فساد ذاتی و اختلاف طبقاتی سیستم بورژوازی است که در برنامه سازمان فداییان (اقلیت) آمده است در حکومت شورایی که بر ویرانه‌های دستگاه دولتی بورژوازی بنا می‌گردد و هدف آن پایان بخشیدن به سلطه اقلیت استثمارگر بر اکثریت و اعمال حاکمیت مستقیم و بلاواسطه توده‌هاست، بایستی سیستم انتصابی مقامات به کلی برافند و کلیه مناصب و مقامات دولتی از بالا تا پایین، انتخابی و هر لحظه قابل عزل باشند. از آن گذشته، در چنین حکومتی برای پیشگیری از فساد مالی و سوءاستفاده از قدرت، حقوق تمام مقامات، بدون استثنا، برابر با متوسط دستمزد یک کارگر ماهر خواهد بود.

مردم ایران اگر می‌خواهند این لکه ننگ و شرم را از تاریخ کشور خود بزدايند و به رفاه و آسایش دست یابند، نه تنها بایستی جمهوری اسلامی را با تمامی جناح‌هایش براندازند، بلکه اجازه ندهند، بورژوازی بار دیگر آنان را بفریبد و قدرت را بدست گیرد. این تنها راه حل قطعی برانداختن فساد و زدوی و تمامی ناهنجاری‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کنونیست.

رویکرد نظامی حزب دمکرات، اهداف و شرایط

جوله سیاسی - تبلیغی، یکی از اشکال مرسوم و همیشگی فعالیت گروه‌ها و احزاب سیاسی در کردستان بوده است. تبلیغ سیاسی در میان مردم کرستان، حق مسلم هر حزب و جریان سیاسی است. حدکا نیز مستقل از ماهیت بورژوازی‌اش، همچنین سایر احزاب و گروه‌های سیاسی، باید از حق آزادی تبلیغ مواضع سیاسی خود در میان مردم برخوردار باشند. پیشمرگه‌هایی که درجوله سیاسی - تبلیغاتی یا سیاسی - تشکیلاتی شرکت می‌کنند، اگرچه مسلح هستند، اما عموماً قصد درگیری نظامی یا حمله به نیروهای مسلح رژیم را ندارند، ولی چنانچه مورد حمله آنان واقع گردند، بدیهیست که از خود دفاع می‌کنند. درگیری‌های اخیر حدکا و سپاه پاسداران نیز عیناً دارای همین مختصات بوده است. بنابراین ممانعت از حضور سیاسی و تبلیغ که جزء حقوق اولیه احزاب است و مهتر از آن حمله و حشبانه مزدوران رژیم و کشتار مبلغان و پیشمرگان حدکا، اقدامیست جنایتکارانه و به شدت محکوم است.

اما جوله سیاسی و تبلیغ سیاسی یک مساله است و اینکه آیا در شرایط کنونی می‌توان از طریق عملیات نظامی، مردم کردستان را بسیج کرد و به مبارزه نظامی علیه جمهوری اسلامی کشاند، مساله دیگر!

نزدیک به دو دهه است که حدکا بی‌آنکه اشکال مختلف مبارزه را نفی کرده باشد، اما مبارزه نظامی نداشته است. اینکه اکنون از "خیزش دوباره" حزب سخن می‌گوید این البته می‌تواند نشان‌دهنده چرخش سیاست عملی حدکا در کردستان باشد. سخنان مصطفی هجری نیز این برداشت را تقویت می‌کند. مصطفی هجری دبیرکل حدکا در سخنرانی خود به مناسبت سالگرد جمهوری کردستان در اول بهمن ۹۴ در شهر اربیل پایتخت اقلیم کردستان گفت: به دلیل **تغییرات استراتژیک و معادلات سیاسی ابر قدرت‌های جهان** و منطقه، برای اولین بار **شرایط مناسبی در راستای منافع ملی کردها** ایجاد شده که در طول تاریخ ملتمان **بی‌نظیر** بوده است. وی در ادامه افزود: در کل می‌توانیم بگوییم که با تمام **مشکلات** پیش‌رویمان، زمینه‌ای مناسب برای رسیدن به **پیروزی** مهیا شده است. (تأکید ها همه جا از ماست)

دبیرکل حدکا البته نه در مورد کم و کیف این "تغییرات استراتژیک و معادلات سیاسی ابر قدرت‌ها که شرایط مناسب و بی‌نظیری را برای "پیروزی" مهیا کرده است سخنی گفت و نه در مورد "مشکلات پیش‌رو"! اما حدود دو ماه بعد (۲۹ / ۱۲ / ۹۴) در مراسم جشن نوروز که در کوه‌های مرزی ایران برگزار شد، از مردم خواست که توان خویش را در کوهستان‌ها و شهرهای کردستان یکپارچه سازند و زندگی نوینی را برای خود رقم زنند. دبیرکل حدکا گفت: "پیام ما در عید نوروز این است که صدا و توان خود را در کوهستان‌ها و شهرهای کردستان برای ایجاد یک نیروی قدرتمند و سرنوشت‌ساز یکپارچه نمایم که زندگی نوینی را به دور از

زیردستی و محرومیت از حقوق برابریان رقم بزنند. حزب دمکرات کردستان ایران این توانایی و پتانسیل را در مردم کردستان ایران می‌بیند و در بسیاری از رویدادهای سالیان گذشته شاهد بروز این توانایی‌ها بوده است، از همین رو بر این باوریم که می‌توانیم همه با هم نوروز سال جدید ۱۳۹۵ خورشیدی را به سالی متفاوت از سالیان گذشته و حامل پیام و وعده امید به **رستاخیزی سرفرازانه** تبدیل نماییم."

در اینجا نیز هیچ‌گونه تحلیل مشخصی از شرایط مشخص بدست داده نمی‌شود و درباره این که "رستاخیزی سرفرازانه" چگونه قرار است جنبه عملی خود بگیرد سخنی گفته نمی‌شود. اما هم‌پای این موضع‌گیری‌ها، دبیرکل حدکا، پیرامون شعار سرنگونی جمهوری اسلامی و ضرورت آن نیز صحبت می‌کند و بر این نکته تأکید می‌شود که "با بودن این رژیم، ایده‌های حزب متحقق نخواهد شد" مصطفی هجری ضمن تأکید بر سرنگونی رژیم، غفلت از مبارزه انقلابی و کاهش روحیه انقلابی را سرآغاز یک استحاله خطرناک می‌داند و معتقد است جریانی که از حدکا جدا شد و خود را "پیروان کنگره چهارم" معرفی می‌کرد، دچار این استحاله شده است و آن را هشدار می‌دهد. دبیرکل حدکا سعی می‌کند این موضوع را نیز دستمایه "خیزش مجدد" حزب خود سازد! تأکید بر مبارزه انقلابی و روحیه انقلابی البته به خودی خود امری مثبت است. تأکید بر سرنگونی جمهوری اسلامی نیز گرچه از این بابت که از مرزهای تغییر و اصلاح وضع موجود در چارچوب رژیم جمهوری اسلامی عبور می‌کند و چنین پنداری را غیرممکن می‌شمارد مثبت است، اما این تأکید هنوز چیزی را مشخص نمی‌کند چرا که کم نیستند نیروهای سیاسی مرتجعی از نمونه سلطنت طلبان که خواهان سرنگونی رژیم هستند. بنابراین طرح مساله سرنگونی و تأکید بر آن بدون آن‌که مشخص باشد چه نیرویی و چگونه قرار است این رژیم را سرنگون سازد - فعلاً از این بحث مهم که چه حکومتی جای آن می‌نشیند می‌گذریم - نه فقط هیچ چیز را حل نمی‌کند بلکه ابهامات فراوانی را نیز همراه دارد. آنچه که از مجموع صحبت‌ها و موضع‌گیری‌های دبیرکل حدکا می‌توان به آن پی‌برد، این است که حدکا فعالیت نظامی و انجام یک سری جوله‌های سیاسی - نظامی را مجدداً در دستور کار خود قرار داده است. گرچه هنوز در آغاز راه است اما این سیاستی است که باید اجرائی شود تا از شرایطی که "مناسب" و "بی‌نظیر" خوانده شده به سود حزب و احیانا به سود مبارزات مردم کردستان استفاده کند.

اما آیا با چند جوله سیاسی - تشکیلاتی و با عملیات نظامی در کردستان می‌توان جمهوری اسلامی را برانداخت؟ بسی دور از ذهن و بسیار بعید است که حدکا و دبیرکل آن نداند که با چند جوله سیاسی - نظامی در کردستان نمی‌توان جمهوری اسلامی را سرنگون ساخت. حال اگر چنین است، حدکا چگونه می‌خواهد جمهوری اسلامی را سرنگون سازد؟ این پرسش بسیار

مهمی است که حدکا و دبیرکل آن باید به آن پاسخ صریح بدهد. صریح یا غیرصریح اما هر کسی که مواضع حدکا و دبیرکل آن را دنبال کرده باشد، پاسخ این پرسش را دریافته است. حدکا و دبیرکل آن در ملاقات‌های مکرر خود با مقامات دست دوم آمریکایی از جمله کمیته امور خارجه سنای آمریکا در ۱۱ / ۳ / ۹۴، تلاش نموده است دولت آمریکا را از نرمش در برابر جمهوری اسلامی و توافق با آن بازدارد و این دولت را به سرنگون ساختن رژیم ترغیب کند و در نهایت خواستار این شده که اگر توافقی هم با جمهوری اسلامی صورت می‌گیرد، اما فشار علیه جمهوری اسلامی ادامه داشته باشد. طرف مقابل نیز با گفتن این‌که در رفتار جمهوری اسلامی هیچ‌گونه تغییری ایجاد نشده، تا حدی با حدکا همراهی نموده است. همین تقاضای حدکا از دولت آمریکا در مورد تشدید فشار بر جمهوری اسلامی، تا حد زیادی تمایل حدکا و چگونگی سرنگونی جمهوری اسلامی را نیز روشن می‌سازد. دبیرکل حدکا، زمانی که موضع خودش را در مورد شعار سرنگونی بیان می‌کرد، نوشت "هنگامی که حزب ما شعار سرنگونی جمهوری اسلامی را تصویب می‌کند، مقصود این است که اساساً ذات و سرشت این رژیم علی‌رغم برخی تفاوت‌های ظاهری همان ذات و سرشت ... رژیم **صدام حسین در عراق، یا حکومت قذافی در لیبی** است" وی در ادامه می‌افزاید "به همان اندازه که این حکومت‌ها - هنگامی که مشکلاتشان به حد فروپاشی رسید - نتوانستند در برابر امواج سرنگونی مقاومت نمایند، جمهوری اسلامی نیز در زمان مقتضی، به همان اندازه می‌تواند از سرنگونی خویش جلوگیری نماید" (توضیحی در باره شعار سرنگونی جمهوری اسلامی ۹۵ / ۴ / ۱۵ - سایت حدکا)

با این نقل‌قول‌ها کنه اهداف حدکا روشن می‌شود و دیگر نیازی به توضیح بیشتر و ذکر این نکته باقی نمی‌ماند که وجه مهم استراتژی حدکا و دبیرکل آن برای سرنگونی جمهوری اسلامی، دخالت قدرت‌های امپریالیستی به رهبری آمریکا است. جمهوری اسلامی باید به شیوه رژیم قذافی و با صدام حسین سرنگون گردد. جمهوری اسلامی نمی‌تواند از سرنگونی خود جلوگیری کند، همان‌طور که رژیم‌های صدام حسین و قذافی نتوانستند.

سرنگونی ارتجاع اسلامی به یاری ارتجاع امپریالیستی! این فشرده آن چیزی است که حدکا و دبیرکل آن در رویای تحقق آن یا شاید بتوان گفت در آرزوی تحقق آن است.

سال ۸۲ پس از سرنگونی رژیم بعثی صدام حسین و اشغال عراق که متعاقب آن احزاب بورژوا ناسیونالیست کرد عراقی در پناه امپریالیسم آمریکا به نان و نوایی رسیدند، حدکا همراه با خیل دیگری از نیروهای اپوزیسیون بورژوایی دست استمداد به سوی آمریکا دراز کرد و دولت امپریالیستی و تجاوزگر آمریکا را به تکرار سناریوی عراق در ایران ترغیب می‌کرد. حدکا در آن مقطع نیز آمادگی خویش را برای ایفای همان نقشه که بورژوا - ناسیونالیست‌های کرد عراق ایفا کردند، اعلام نمود. سیزده سال بعد از آن ماجرا که سرمنشأ کشتارها و فجایع بزرگی شد که تا به امروز ادامه

بن‌بست برکسیت

که علت تمام مصائب را به دوش مهاجران خارجی در انگلیس انداخته و اتحادیه ی اروپا را مسئول می‌داند. برخی دیگر این رفراندوم را یک کلاهبرداری سیاسی می‌خوانند و عده‌ای دیگر محاسبات اشتباه دیوید کامرون و یا حتی بی‌عرضگی سیاسی او را عامل وضع موجود معرفی می‌کنند. دیوید کامرون، نخست وزیر و رهبر حزب محافظه کار، به ناگهان به عنوان ابراز عدم رضایت از نتیجه ی رفراندوم کناره گیری خود را اعلام کرد. در مورد این سؤال که چرا کامرون که خود ادعای مخالفت با خروج از اتحادیه ی اروپا را داشت، چنین رفراندومی را به کرسی می‌نشاند، نیز حدس و گمان‌ها یا نظریه‌های مختلفی بیان می‌شود. از جمله این که انجام رفراندوم از سوی کامرون، تنها یک مانور برای ساکت کردن گرایش مخالف با حضور در اتحادیه ی اروپا در حزیش بود و خود او نیز به چنین نتیجه‌ای حساب نمی‌کرد. واقع‌گرایانه تر نظر دیگری است که این رفراندوم برای خاموش کردن شعله ی اعتراضات گسترده علیه سیاست‌های ریاضتی و در واقع گرفتن تأییدی بر این سیاست‌ها از طریق رفراندوم صورت گرفته است. اما این نیز تمام واقعیت نیست.

سیاست‌های ریاضتی که از سوی دولت‌های بورژوازی اعمال می‌شوند، نه تنها از سوی اتحادیه ی اروپا به کشورهای عضو خود توصیه می‌شوند، بلکه در سراسر جهان از سوی نهادهای و مؤسسات نظام سرمایه داری جهانی در خدمت سیاست‌های نئولیبرالیستی به تمام کشورهایی که کم و بیش در بازار جهانی سرمایه جذب شده اند، تحمیل می‌گردند. نظام سرمایه داری جهانی با بروز مجدد بحران ساختاری خود از سال ۲۰۰۷ به بهانه ی حل بحران و در واقع برای تضمین منافع سرمایه داران، بیش از پیش به فقر و استثمار طبقه ی کارگر و توده های زحمتکش دامن زده و استراتژی نئولیبرالیستی را با شدت هر چه بیشتر دنبال می‌کند.

سیاست‌های نئولیبرالیستی که با پیشقراولان خود، ریگان و تاچر در آمریکا و انگلستان آغاز گردید، به فقر و استثمار ناشی از شیوه تولید سرمایه داری، همزمان به بازار آزاد اقتصاد جهانی سرمایه داری چهره ای جهانی می‌بخشد و تمام مرزها و موانع ملی را یکی پس از دیگری با کمک کارگزاران خود در عرصه ی سیاست پشت سر می‌گذارد. کنسرن‌های بین‌المللی در تکاپوی روزافزون برای کسب سود، در هم تنیده شده

که طی آن مقرهای اعتصاب از سوی کارگران دیگر کارخانه‌ها نیز برای ابراز حمایت و همبستگی اشغال می‌شد، ممنوع اعلام شد.

اتحادیه ی اروپا نیز خارج از چارچوب سیاست‌های نئولیبرالیستی عمل نمی‌کند. این اتحادیه که در دهه ی پنجاه میلادی در شکل اولیه به عنوان محدوده ای اقتصادی تشکیل شد، در روند گسترش و رشد خود منطبق بر سیاست‌های نئولیبرالیستی به برقراری بازار مشترک، اقتصاد مشترک و ارز مشترک اقدام کرد. در همین راستا کشورهای شرق اروپا جذب این اتحادیه شدند تا بدون محدودیت صادرات و واردات انجام شوند، کنسرن‌های اروپایی و بین‌المللی به مواد خام این کشورها دست پیدا کنند، از نیروی کار ارزان در این کشورها استفاده شود و از نظر مواضع سیاسی و نظامی با اهداف دیگر اتحادیه ی اروپا همخوان شوند. به غیر از اهداف اقتصادی، بر سر اهداف دیگر در اتحادیه ی اروپا هرگز توافق کامل به وجود نیامد. انگلستان که خود از بنیانگذاران اتحادیه ی اروپا بود حتی در زمان تاچر خواهان امتیازها خاص و تخفیف بود. در همین راستا پس از ورود یورو، ارز خود را حفظ کرد. اهداف اقتصادی اتحادیه ی اروپا نیز در همخوانی با سیاست‌های نئولیبرالیستی آن که هدفش کاهش قدرت دولت‌های ملی و برداشتن هرگونه مرز و مانعی بر سر راه تجارت آزاد و گردش سرمایه و کسب سود بود، به ویژه از سال ۲۰۱۰ دچار بحران‌های عمیق چند جانبه ای گردید. این بحران که به عنوان بحران یورو نامگذاری شده در سه عرصه ی مهم خود را نشان داد، بحران قرض‌های دولتی، بحران بانک‌ها و بحران اقتصادی. به ویژه پس از بحران مالی جهانی از سال ۲۰۰۷ کشورهای قدرتمند اتحادیه ی اروپا از این وضعیت استفاده کردند تا کنترل بیشتری از نظر اقتصادی بر کشورهای عضو خود به ویژه کشورهای که از اقتصاد ضعیف تری برخوردار بودند، داشته باشند تا به اصطلاح بحران یورو را در اتحادیه ی اروپا مهار کنند.

اتحادیه ی اروپا در مقابل این خدمات خود، به کشورهای مقروض خصوصی سازی هر چه بیشتر و سیاست‌های ریاضتی را تحمیل کرده و سیاست‌های اقتصادی را دیکته می‌کند. اگرچه خصوصی سازی و سیاست‌های ریاضتی در نظام سرمایه داری جهانی در خدمت سیاست‌های نئولیبرالیستی وجود دارد و کم و بیش اعمال می‌شود اما فشار مستقیم و آبی بر کشورهای که از اعتبارات و تسهیلات ویژه ای برای جبران بدهی‌های دولتی استفاده می‌کنند، بیشتر است.

و تارهای عنکبوتی خود را بر بازارهای جهانی می‌گسترانند. دولت‌های موسوم به رفاه سرمایه داری که خود را آلترناتیوی برای پایان مبارزه ی طبقاتی معرفی می‌کردند به چاکران بی‌چون و چرای بازار آزاد تبدیل گردیدند که تلاش می‌کنند معیشت کارگران و زحمتکشان را به قهقرا سوق دهند و نان و غذای اندک را نیز از سفره آن‌ها بربایند.

خصوصی سازی یکی دیگر از استراتژی‌های نئولیبرالیسم بود. به ویژه در دهه ی هفتاد در دور دوم حکومت تاچر این امر با واگذاری بخشی از بنگاه‌های دولتی به سرمایه گذاران خصوصی آغاز گردید. در سال ۱۹۷۵ هنوز یک پنجم تولید ناخالص ملی در بخش دولتی انجام می‌گرفت. تا سال ۲۰۰۷ تمام این بخش به سرمایه گذاران خصوصی واگذار شد. این یکی از سیاست‌های دیکته شده از سوی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بود. تأمین اجتماعی در انگلستان که یکی از حقوق اجتماعی محسوب می‌شد، تنها به کمکی محدود برای بیکاران تبدیل شد، تا آن‌ها را قادر سازد نیروی کار خود را دوباره در بازار کار به فروش بگذارند. همزمان برای جلوگیری از افزایش دستمزدها و کاهش هزینه ی تولید به سود سرمایه داران، بسیاری از تعرفه‌های عمومی دستمزد حذف و اتحادیه‌ها و تشکل‌های کارگری که کارگران مبارزات خود را برای افزایش دستمزد از طریق آنان به پیش می‌بردند تضعیف شدند. نتیجه این شد که دستمزدها در اروپا در دهه ی هشتاد و نود به طور متوسط تنها به میزان ۸/۰ درصد افزایش یافتند.

نتیجه ی این وضعیت، وخامت هر چه بیشتر وضعیت معیشتی و نارضایتی عمیق توده های کارگران و زحمتکش است. بنابراین یکی از اهداف نئولیبرالیسم برای جلوگیری از شورش‌ها و جنبش‌های اجتماعی و طبقاتی تضعیف کردن مبارزات طبقه ی کارگر با انداختن شکاف بین آنان و امتیزه کردن آنان، سلب حقوق آنان که دستاورد قرن‌ها مبارزه بود و نیز تهاجم به تشکل‌های شان بود. جریانی که در تاریخ به تاچریسم موسوم گردید. اقدامات دولت مارگارت تاچر در انگلستان در این زمینه الگوی کشورهای سرمایه داری در اروپا گردید. در دهه ی هشتاد، شکست اعتصاب کارگران معدن پس از یک سال مقاومت در برابر خصوصی سازی معادن شان و خشونت‌های از سوی دولت تاچر در این رابطه اعمال گردید، به تضعیف عمومی اتحادیه‌های کارگری منجر گردید. این امر، راه را برای لغو قانون عضویت اجباری کارگران در اتحادیه‌ها باز کرد. حق اعتصابات ناگهانی نیز سلب گردید و اعتصابات فراکارخانه ای

پاسخ به سؤالات

مرحله عالی‌تری سوق داد و از همین رو، حامل این نظم، طبقه سرمایه‌دار و نیز روبنای سیاسی - ایدئولوژیک سرمایه‌داری، نقشی مترقی داشتند. اما از اواخر قرن نوزدهم، دورانی که شیوه تولید سرمایه‌داری و نهادهای سیاسی آن نقشی مترقی در تاریخ داشتند، به پایان رسید و طبقه سرمایه‌دار نیز به یک طبقه زائد و ارتجاعی تاریخ تبدیل گردید.

سرمایه‌داری، همان‌گونه که کارل مارکس به ویژه در آثار اقتصادی خود مفصل توضیح داده است نه فقط تمام شرایط مادی ضروری را برای گذار به یک نظم عالی‌تر جهانی فراهم کرد، بلکه در بطن خود تضادهایی را رشد و توسعه داد که این نظم را به بن‌بست کشاند. نظام سرمایه‌داری تضاد میان خصلت اجتماعی تولید و تملک خصوصی را به نقطه‌ای رساند که راحلی جز نفی تملک خصوصی وسایل تولید برای حل این تضاد باقی نگذارد.

عصر جدیدی از تحولات، در تاریخ جهانی آغاز گردید و طبقه کارگر، به عنوان طبقه‌ای که رسالت انجام این تحول اجتماعی و تاریخی به نظم عالی‌تر سوسیالیستی را بر عهده دارد، در محور این عصر قرار گرفت. دوران انقلاب‌های کارگری فرارسید. طبقه کارگر فرانسه، نخستین انقلاب کارگری جهان را برای ایجاد نظمی سوسیالیستی برپا کرد و کمون پاریس را در ۱۸۷۱ آفرید. با آغاز قرن بیستم، موجی از انقلاب‌ها و جنبش‌های کارگری سراسر اروپا را فراگرفت. انقلاب‌های کارگری در روسیه، انقلاب کارگری آلمان، مجارستان از این نمونه بود. برجسته‌ترین این انقلاب‌ها نیز انقلاب کارگری سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه بود.

اما آنچه که در جریان این انقلاب‌های اجتماعی به رغم شکست‌شان، رخ داد و به بحث ما ارتباط می‌یابد، این بود که نخستین اقدام پرولتاریا در پی سرنگونی بورژوازی از اریکه قدرت سیاسی، تلاش طبقه بالنده جدید تاریخ، برای دگرگونی انقلابی روبنای سیاسی به عنوان پیش‌شرط دگرگونی اجتماعی بود. مهم‌ترین جزء این روبنای سیاسی - ایدئولوژیک که می‌بایستی دگرگون شود، دولت بورژوازی، به عنوان ارگان سیادت بورژوازی و ابزار سرکوب و ستم بر طبقه کارگر بود.

پیش از آن‌که انقلاب‌های اجتماعی پرولتری تکلیف را با دولت بورژوازی روشن کنند، کارل مارکس در اثر معروف خود، هجدهم برورم لئونی‌پنارپارت، در ۱۸۵۲، نوشته بود: "تمام انقلاب‌ها به جای در هم شکستن این ماشین دولتی آن را تکمیل کرده‌اند." این گفتار بدان معنا بود که انقلاب‌های آینده این ماشین دولتی را در هم خواهد شکست.

کمون پاریس در عمل بر این تحلیل و دیدگاه مارکس مهر تأیید زد. کمون پاریس نخستین و مهم‌ترین کاری که انجام داد، در هم شکستن و به دور ریختن دولت بورژوازی با برچیدن بوروکراسی ممتاز و مافوق مردم، پلیس، ارتش حرفه‌ای جدا از مردم و ضمایم مادی ارگان‌های سرکوب، دادگاه‌ها و زندان‌ها و نیز تسویه حساب با مداخله کلیسا در دولت بود. عین همین مسئله در جریان انقلاب سوسیالیستی اکتبر در روسیه رخ داد. دستگاه دولت بورژوازی در این انقلاب کارگری نیز، سرتاپا در هم‌شکسته شد. هر تلاش بعدی کارگران جهان نیز برای سرنگونی نظام سرمایه‌داری، همین هدف را تعقیب کرده است. از این‌روست که مارکس و انگلس، پس از کمون پاریس، در مقدمه مشترکشان در ۱۸۷۲، اصلاحی را که در مانیفست حزب کمونیست لازم دانستند، این جمله بود که طبقه کارگر نمی‌تواند صاف و ساده ماشین دولتی حاضر و آماده را تصاحب کند و آن را برای تحقق اهداف خود به کار گیرد.

اما چرا طبقه کارگر در هر کجا که به برپایی انقلاب اجتماعی روی می‌آورد، به فوریت در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی را در دستور کار قرار می‌دهد؟ آیا فقط از آن روست که می‌خواهد بورژوازی را خلع سلاح کند، ابزار سرکوبش را از دستش بگیرد، تا قدرت خود را برای انجام وظائفش تحکیم کند؟ اساس مسئله در این است که طبقه کارگر می‌خواهد نظم طبقاتی را برای همیشه براندازد و جامعه‌ای بدون طبقات، بدون استثمار و ستم، جامعه‌ای متشکل از انسان‌های آزاد و برابر را مستقر سازد. در یک چنین جامعه‌ای، دولت که پیدایش و بقای آن همراه با مالکیت خصوصی، طبقات و مبارزه طبقاتی بوده و ابزار ستم و سرکوب و انقیاد طبقه تحت ستم و استثمار توسط طبقه حاکم بوده است، دیگر نمی‌تواند جایی داشته باشد. انقلاب اجتماعی پرولتری در ذات خود نافی دولت است. اما نکته اینجاست که انقلاب اجتماعی پرولتری یک روند است و تحقق هدف آن، یک دوران تاریخی را می‌طلبد. طبقات به یک ضربه از میان نمی‌روند و مبارزه طبقاتی حتی پس از سرنگونی بورژوازی از قدرت سیاسی، منت‌ها ادامه خواهد یافت. لذا مادام که مبارزه طبقاتی هنوز در بطن جامعه جدید جریان دارد، مادام که طبقات محو نشده‌اند و شیوه تولید کمونیستی بر پایه‌های مادی خود استقرار نیافته است، دولت نیز نمی‌تواند ملغاً گردد.

بنابراین، از یکسو نظم نوین سوسیالیستی مستلزم نفی و نابودی قطعی دولت

با توجه به نقش و اهمیتی که سازمان ما برای استقرار یک دولت شورایی در جریان انقلاب اجتماعی کارگری ایران قائل است، نشریه کار در طول سال‌های گذشته، مقالات متعددی را به توضیح و تشریح جوانب مختلف این دولت، ضرورت و اهمیت آن، مختصات، کارکرد و وظایف آن اختصاص داده است. از جمله می‌توان به مجموعه مقالات نشریه کار تحت عنوان "وظایف فوری انقلاب اجتماعی و حکومت شورایی، یا مجموعه پاسخ به سؤالات در مورد حکومت شورایی، اشاره کرد. با این وجود، احتمالاً به علت عدم دسترسی به این نوشته‌ها یا آشنایی تازه با مواضع سازمان، همواره سؤالات جدیدی در مورد جوانب مختلف حکومت شورایی به نشریه کار ارسال می‌شود. از جمله اخیراً سؤالات شده است:

۱- آیا شوراهای موردنظر شما شوراهای جغرافیایی هستند یا حرفه‌ای و صنفی؟ به عبارت دیگر، به‌طور مثال، در یک شهر، حوزه عمل شوراهای بر اساس جغرافیا - محله، منطقه، خیابان - است یا بر اساس محل کار، فی‌المثل شوراهای کارخانه‌های مختلف، شوراهای دانشگاه‌های مختلف، شورای کارمندان، شورای معلمان و قس علیهذا؟

۲- برنامه شما می‌گوید "حکومت شورایی به جدایی قانون‌گذاری و اجرای آن پایان خواهد داد و شوراهای در آن واحد ارگان‌های مقننه و اجرایی خواهند بود" آیا این عدم جدایی در سطح همه شوراهای انجام می‌شود یا فقط "شورای عالی" این اختیار را دارد؟ اگر فقط در سطح شورای عالی است پس شوراهای پایین فقط چیزی در حد انجمن‌ها و شوراهای محلی خواهند بود که در حکومت‌های سرمایه‌داری نیز یافت می‌شود. اگر این اختیار - یعنی قانون‌گذاری و اجرا - در ید قدرت شوراهای پایین است آیا شورای مثلاً یک کارخانه حق تصمیم‌گیری و تنظیم مقررات و اعمال آن درباره سطح دستمزدها، میزان تولید، فروش، مبادله و غیره را خواهد داشت؟ اگر شورای هر شاخه صنعتی و هر حرفه قادر به قانون‌گذاری و اجرا باشد آیا این به سندیکالیسم و رقابت برای بالا بردن منافع کارکنان در آن رشته نمی‌شود؟ فی‌المثل شورای کارکنان نفت، گاز، صنایع خودروسازی که ثروت بیشتری تولید می‌کنند قاعدتاً از منافع بیشتر به صورت دستمزدهای بالاتر برخوردار خواهند بود؟ اگر شورای بالاتر و ارگان مرکزی دولتی این تصمیم را وتو کند پس این شوراهای پایینی دارای اختیار "قانون‌گذاری و اجرای هم‌زمان" نخواهند بود.

۳- اختلافات و مشاجرات بین شوراهای گوناگون را چه کسی حل خواهد کرد؟ اگر قرار است نهادهای به صورت شورای عالی به مدت معین ناظر بر کار شوراهای پایین‌تر باشد و نیز مسائل کلان مملکت را حل‌وفصل کند فرق این نهاد با پارلمان و دولتی که از سیاستمداران حرفه‌ای تمام وقت تشکیل می‌شود چیست؟ آیا برنامه‌ریزی و سازمان‌دهی تولید، مبادله، تجارت خارجی، حمل‌ونقل و محاسبات مربوطه توسط متخصصان مربوطه و در واقع تکنوکرات‌های مرکزی انجام خواهد شد یا این مسائل به شوراهای واگذار می‌شود؟ اگر قرار است که یک جمع متخصص تکنوکرات این کار را انجام دهند این همان دستگاه بوروکراتیک دولتی خواهد بود و لا غیر، و اگر قرار است این امور را شوراهای انجام دهند چگونه؟

تحریریه نشریه کار ضروری می‌داند که ضمن پاسخ به این سؤالات تا جایی که این ستون اجازه می‌دهد، دیدگاه سازمان در مورد دولت شورایی مختصراً توضیح داده شود.

سازمان ما به عنوان یک سازمان کمونیست، به درک مادی تاریخ باور دارد. بر این نظر است که هستی اجتماعی، آگاهی اجتماعی را تعیین می‌کند و هر نظم اقتصادی - اجتماعی که در طول تاریخ بشریت پدیدار شده، روبنای سیاسی، حقوقی و ایدئولوژیک مختص خود را داشته و با هر تغییری در ساختار اقتصادی و شیوه تولید، روبنای سیاسی و ایدئولوژیک نیز منطبق با نیازهای شیوه تولید جدید، تغییر کرده و دگرگون شده است.

هنگامی که شیوه تولید سرمایه‌داری به ضرورتی تاریخی تبدیل گردید و نظم فئودالی را که قرن‌ها دوام آورده بود، نفی کرد و به نظم مستقر جهانی تبدیل گردید، این نظم به روبنایی سیاسی متمایز از روبنای دوران فئودالیسم شکل داد. بورژوازی در طی یک‌رشته انقلاب‌ها، نهادهای کهنه عصر فئودالی را برچید و نهادهای سیاسی و حقوقی جدیدی را مستقر ساخت که نیاز شیوه تولید سرمایه‌داری بود.

اما تاریخ به حسب قوانین ذاتی‌اش درجایی توقف نمی‌کند و هیچ نظم اقتصادی - اجتماعی ابدی وجود نداشته و نخواهد داشت. هنگامی که شیوه تولید سرمایه‌داری استقرار یافت، از آنجایی که نظمی بالنده و مترقی بود، تاریخ بشریت را به جلو، به

پاسخ به سئوالات

روسیه و کمون پاریس است، تا عموم مردم ایران بتوانند در انتخابات شوراها شرکت کنند، نمایندگانی را برای شوراها انتخاب نمایند و یا خود انتخاب شوند و در همان حال، تضمینی بر خصلت طبقاتی پررنگ کارگری شوراها باشد. از آنجایی که نشریه کار شماره ۴۲۲ قبلاً در سال ۱۳۸۳ مفصل در ستون پاسخ به سئوالات به این موضوع پرداخته است، این نوشته را عیناً نقل می‌کنیم:

"س- سازمان فدائیان (اقلیت) خواهان استقرار یک حکومت شورایی در ایران است. سؤال این است که ترکیب طبقاتی شوراها را که قرار است قدرت را در دست بگیرند، چگونه است؟ آیا در یک حکومت شورایی حق رأی عمومی نیز وجود دارد یا نه؟ اگر پاسخ مثبت است چگونه می‌شود حق رأی عمومی و شوراها با یکدیگر وجود داشته باشند؟"

ج- نخست به این مسئله اشاره می‌کنیم که برنامه سازمان ما پاسخ صریح و روشنی به مسئله حق رأی عمومی داده است. سازمان ما خواهان برخورداری عموم مردم ایران از حق رأی و انتخاب کردن و انتخاب شدن در تمام ارگان‌ها نهادها در کلیه سطوح است. در آثار متعدد سازمان از جمله مقالاتی که به توضیح و تشریح برنامه سازمان اختصاص یافته است، گفته شده است که سازمان ما اصولاً خواهان محروم ساختن حتی بورژوازی در دورانی که طبقه کارگر قدرت راه به دست می‌گیرد، از آزادی‌های سیاسی و برخورداری از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن نیست. تاکنون نیز هیچ مارکسیست و سوسیالیستی در جهان پیدا نشده است که بگوید در یک حکومت کارگری و دولت شورایی نمی‌تواند و یا نباید حق رأی عمومی وجود داشته باشد. چنین ادعایی تنها از جانب بورژوازی و عوامل رفرمیست آن مطرح می‌شود که می‌خواهند کالای بنجل خود را که دموکراسی بورژوایی نام دارد به عنوان عالی‌ترین شکل دموکراسی به توده مردم قالب کنند.

اگر به تمام آثار تئوریک‌های برجسته سوسیالیسم علمی، مارکس، انگلس و لنین رجوع شود، در هیچ جا نمی‌توان چیزی را که دال بر تأیید نظر بورژوازی و عوامل آن باشد یافت.

کمون پاریس به عنوان نخستین حکومت کارگری جهان نیز در عمل نشان داد که کامل‌ترین دموکراسی و آزادی‌های سیاسی را تنها در یک حکومت کارگری می‌توان داشت. در نخستین انتخابات کمون، گروهی از نمایندگان سرشناس بورژوازی نیز به عضویت کمون انتخاب شدند. اما در پی اقدامات رادیکال کمون به نفع کارگران و توده‌های زحمتکش، این گروه استعفا دادند و کمون را بایکوت کردند. با این وجود، کمون پاریس حتی در دورانی که با لشکرکشی ضدانقلابی بورژوازی و جنگ داخلی روبرو گردید، کسی را از حق رأی محروم نکرد و به خاطر نرمش بیش از حدش از جانب مارکس مورد انتقاد قرار گرفت.

در روسیه نیز هنگامی که طبقه کارگر قدرت را به دست گرفت، اساساً بحثی از محروم کردن حتی بورژوازی از آزادی‌های سیاسی نبود. اما بورژوازی از همان آغاز به مقابله مسلحانه با طبقه کارگر برخاست و جنگ داخلی را به طبقه کارگر تحمیل نمود که با لشکرکشی قدرت‌های امپریالیست جهان علیه حکومت کارگری، طغیان ضدانقلابی بورژوازی به اوج خود رسید. تحت چنین شرایط ویژه‌ای بود که حکومت کارگری، آزادی‌های سیاسی و حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را از بورژوازی سلب نمود. با این وجود لنین در پاسخ بورژوازی بین‌المللی و عوامل سوسیال رفرمیست آن می‌گفت، آنچه در روسیه پیش آمده ناشی از شرایط ویژه است و مارکسیست‌ها هیچ‌گاه از آن یک اصل نمی‌سازند. بنابراین روشن است که حتی محروم کردن بورژوازی از آزادی‌های سیاسی و حقوق دموکراتیک و از جمله حق انتخاب کردن و انتخاب شدن نه جزء اصول سوسیالیسم است و نه لازمه حکومت کارگری و دولت شورایی. اکنون ببینیم که با وجود یک نظام سیاسی شورایی در ایران، به رسمیت شناخته شدن آزادی‌های سیاسی در وسیع‌ترین و گسترده‌ترین شکل آن و حق رأی عمومی، چگونه حتی مخالفین طبقه کارگر می‌توانند از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن در شوراها برخوردار باشند. برخی تصور می‌کنند که شوراها تنها در کارخانه‌ها تشکیل می‌شوند و از آنجایی که این شوراها خالص، کارگری‌اند و بورژوازی و خرده بورژوازی، نه می‌تواند در اینجا انتخاب کنند و نه انتخاب شوند، پس حق رأی عمومی در عمل منتفی شده است. اما چنین چیزی واقعیت ندارد. حتی در روسیه نیز که مورد استناد این گروه است، تنها شوراها کارگری نبودند که شکل گرفتند، بلکه شوراها سربازان و دهقانان نیز پدید آمدند که سواهی ماهیت طبقاتی‌شان، لاقلاً در مراحل اولیه شکل‌گیری‌شان عمدتاً تحت نفوذ و ایده‌های بورژوازی و خرده بورژوازی قرار داشتند. در آن ایام، دهقانان روسیه حدود ۸۰ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند و کسی آن‌ها را از حق رأی محروم نکرد.

در ایران اگر به تجربه انقلاب گذشته رجوع شود، هرچند که شوراها مجموعاً در شکل نطفه‌ای خود شکل گرفتند، اما در سطوح مختلف پدید آمدند. شوراها کارگران، سربازان، دهقانان، شوراها محلات. بر مبنای این تجربه می‌توان گفت که سواهی شکل‌گیری شوراها در میان گروه‌های صنفی دیگر نظیر معلمان، پرستاران، دانشجویان و دانشگاہیان و غیره، اساساً شوراها را می‌توان در شکل

است و از دیگر سو، دولت نمی‌تواند به فریبت ملغا گردد. البته این یک تناقض است. اما تناقضی که از خود شرایط عینی و روند تحول تاریخی برخاسته است. طبقه کارگر اما در جریان انقلاب، فقط دولت بورژوایی را با در هم شکستن آن نفی نکرد، بلکه با اقدامات اجباری خود، رامحل غلبه بر این تناقض را ارائه داد. وقتی که بوروکراسی به عنوان مانع حاکمیت مردم بر سرنوشت خود و نیروهای مسلح حرفه‌ای به عنوان ابزار قهری سرکوب و انقیاد طبقات تحت ستم به همراه ضمایم مادی آن‌ها، جاروب شدند، اساس و بنیان دولت، درهم کوبیده شده و دیگر دولت به معنای اخص و مرسوم کلمه که در تمام دوران جوامع طبقاتی وجود داشته و در نظام سرمایه‌داری به کمال رسیده است، وجود ندارد. آنچه تحت عنوان دولت هنوز باقی‌مانده است، شبه دولت است که طبقه کارگر، آن را به نحوی سازمان داد تا تدریجاً زوال یابد و کاملاً ناپدید شود. پرولتاریای پاریس، برای سازمان‌دهی این ارگانی که دیگر دولت به معنای اخص کلمه نبود و وجودش فقط برای دوره‌ای معین ناگزیر است، نهادهای جدیدی آفرید که با وظائف و هدف انقلاب اجتماعی انطباق داشته باشد. در این دولت زوال یافته، توده‌های مردم از طریق ارگان‌های شورایی خود مستقیماً اعمال حاکمیت می‌کنند. برخلاف دولت‌های سرمایه‌داری حتی درجایی که دموکراسی پارلمانی بورژوایی حاکم است، اما تصمیم‌گیرنده اصلی بوروکراسی انتصابی است، نمایندگان انتخابی پارلمان فاقد قدرت‌اند، و انتخاب‌کنندگان نمی‌توانند آن‌ها را عزل کنند، در یک دولت کارگری، هرگونه ارگان، مقام و منصب انتصابی به کلی از میان می‌رود. اصل انتخابی در تمام ارگان‌ها و مناصب از بالا تا پایین حاکم است. انتخاب‌کنندگان در هر لحظه که اراده کنند، می‌توانند نماینده خود را عزل و نمایندگان دیگری را انتخاب نمایند.

این اصل، شامل دستگاه قضایی نیز می‌شود و قضات نیز انتخابی و قابل عزل هستند. این ارگان‌های اعمال حاکمیت مستقیم و اصل حاکم بر انتخابات، فی‌نفسه، نفی بوروکراسی است. در این دولت کارگری، دیگر نمایندگان و مقامات، همانند دولت‌های بورژوایی، از امتیازات ویژه‌ای برخوردار نخواهند بود. حقوقی که آن‌ها در ازای خدمت خود دریافت می‌کنند، در همان محدوده‌ای خواهد بود که کارگران دریافت می‌کنند. بنابراین راه بر افراد جامطلب و سودجو بسته خواهد شد. کمون پاریس و سپس دولت شورایی در روسیه لاقلاً در مراحل اولیه‌اش، این اصل را نیز به مرحله عمل درآوردند. هر آنچه توده‌های کارگر و زحمتکش فعال‌تر و گسترده‌تر در این ارگان‌های اعمال حاکمیت مستقیم دخالت داشته باشند، امکان پیدایش و رشد تمایلات بوروکراتیک محدودتر خواهد شد، وظایف انقلاب اجتماعی سریع‌تر انجام خواهد گرفت و زوال دولت نیز تسریع خواهد شد.

تجربه انقلاب‌های اجتماعی و دولت‌های کارگری همچنین نشان داد، برخلاف دولت‌های بورژوایی، که ارگان‌های قانون‌گذاری و اجرایی از یکدیگر جدا هستند و پارلمان مرکز بحث و وراچی و تصمیم‌گیری‌های جزئی است و کار اجرایی هم بر عهده بوروکراسی مبتنی بر سلسله‌مراتب دستگاه اجرایی و مقامات انتصابی است، در دولت پرولتری، قوای مقننه و اجرایی از یکدیگر جدا نیستند. شوراها به عنوان ارگان‌های اعمال حاکمیت پرولتری باید به عنوان مراکز فعال و زنده حیات سیاسی از قدرت تصمیم‌گیری برخوردار باشند و خود اجرای تصمیمات را بر عهده داشته باشند. در اینجا دیگر نیازی به یک بوروکراسی اجرایی نخواهد بود.

در این پیکرترین و همه‌جانبه‌ترین دموکراسی که توده‌های وسیع کارگر و زحمتکش، سرنوشت خود را در دست گرفته‌اند و فرمانروای واقعی‌اند، به جای ارتش و پلیس و دیگر ارگان‌ها و نهادهای نظامی و سرکوب که برچیده شده‌اند، توده‌های مردم مسلح‌اند و درحالی‌که کار مولد و سودمند خود را انجام می‌دهند، از انقلاب و دست‌آوردهای آن پاسداری می‌کنند. در چنین نظامی، به خدمت نظام‌وظیفه اجباری نیز پایان داده خواهد شد و دیگر نیازی نیست که جوانان کشور دو سال از بهترین ایام زندگی خود را در گوشه پادگان‌ها سپری کنند. درهم شکستن دستگاه دولتی بورژوازی در عین حال توده مردم را از تحمل بار سنگین هزینه‌های هنگفت آن نجات خواهد داد.

عالی‌ترین ارگان حکومت شورایی، کنگره سرتاسری شوراها نمایندگان کارگران و زحمتکش‌ان است که نمایندگان آن، از پایین‌ترین سطوح شوراها انتخاب‌شده و همچون تمام سطوح دیگر شوراها، پاسخگو و قابل عزل‌اند.

آنچه گفته شد، مختصات کلی دولت پرولتری در ایران خواهد بود. اما این سؤال مطرح است که آیا دولت شورایی که در ایران استقرار خواهد یافت، بر اساس شوراها شهروندان، از نمونه کمون پاریس سازمان خواهد یافت، یا شوراها طبقاتی خالص از نمونه دولت شورایی کارگران روسیه؟

نظام شورایی که سازمان ما مدافع آن است، یک نظام تلفیقی از شوراها طبقاتی- حرفه‌ای و شهروندی با تکمیل تجارب انقلاب سوسیالیستی اکثریت در

پاسخ به سئوالات

شوراهای کارگری و شوراهای شهروندان تصور نمود. شوراهای کارگری که اساساً در کارخانه‌ها و دیگر مراکز تولیدی و خدماتی شکل می‌گیرند و شوراهای خالص کارگری هستند. دیگری شوراهای شهروندان که در محلات و بر مبنای محل زندگی افراد جامعه شکل می‌گیرند و هر فرد متعلق به هر طبقه و قشری می‌تواند با انتخاب شهروندان، به عضویت آن‌ها درآید. بنابراین در اینجا حتی افراد وابسته به طبقه بورژوا نیز می‌توانند به عضویت شوراهای شهروندان انتخاب شوند. بدیهی است که بورژوازی تنها در شهرها حضور ندارد بلکه در روستاها نیز حضور دارد و اساساً بخشی از دهقانان، بورژوازی ده را تشکیل می‌دهند.

با در نظر گرفتن این واقعیات روشن است که نه تنها حکومت شورایی هیچ‌گونه تضادی با پذیرش حق رأی عمومی ندارد، بلکه بالعکس از آنجایی که کامل‌ترین شکل دموکراسی است که نه تنها بر اصل انتخابی بودن تمام ارگانها و نهادها و مقامات حکومتی و در همان حال قابل عزل بودن فوری منتخبین توسط انتخاب‌کنندگان مبتنی است، بلکه از آنجایی که امکان برخورداری توده مردم از آزادی‌های سیاسی را در وسیع‌ترین، گسترده‌ترین و همه‌جانبه‌ترین شکل فراهم خواهد آورد، حق رأی عمومی را از یک واژه صرفاً حقوقی و صوری به یک امر واقعی زندگی سیاسی مردم جامعه تبدیل خواهد نمود. یعنی در عمل همه شهروندان و نه یک طبقه خاص به نام بورژوا و سرمایه‌دار، از امکان واقعی برای استفاده از حق خویش برخوردار می‌گردند. با همین توضیحات باید پاسخ به بخش دیگر سؤال، در مورد ترکیب طبقاتی شوراهای نیز روشن شده باشد.

شوراهایی که در محل کار، در کارخانه‌ها و دیگر مراکز کارگری از جمله بخش‌های خدمات و کشاورزی تشکیل می‌شوند، شوراهای خالص کارگری هستند. درحالی که شوراهای دهقانان (نه کارگران کشاورزی) و نظایر آن اساساً شوراهای خرده بورژوازی هستند. بر همین منوال هر چند که شوراهای شهروندان در مناطق کارگر نشین، عمدتاً دارای ترکیب طبقاتی کارگری خواهد بود، اما در مجموع شوراهای شهروندان، شوراهای خالص کارگری نخواهند بود، چراکه طبقات و اقشار غیر پرولتر، به ویژه خرده بورژوازی در آن‌ها حضور خواهد داشت. این‌که شوراهای شهروندان با یک ترکیب مختلط طبقاتی چه سرنوشتی خواهند داشت و کدام جهت طبقاتی را در پیش خواهند گرفت، همواره در طول تاریخ جنبش کارگری تابعی بوده است از نقش و موقعیت طبقه کارگر در جریان تحولات انقلابی. کمون پاریس در واقع شورای شهروندان پاریس بود که در مناطق بیست‌گانه پاریس برگزیده شده بودند و تعداد نمایندگان بورژوازی و خرده بورژوازی که به ویژه در مناطق مرفه نشین انتخاب شده بودند نیز در آن کم نبود، مع‌هذا از آنجایی که طبقه کارگر از مدت‌ها پیش از انتخابات کمون، نقش اصلی را در تحولات سیاسی، در دست گرفته بود و در اغلب مناطق نیز کارگران و سوسیالیست‌ها انتخاب شده بودند، پیش برنده، یک سیاست رادیکال کارگری بود. بر عکس این مسئله در جریان انقلاب ۱۹۱۸ آلمان پیش آمد.

ضعف جناح رادیکال کارگری نقش مخرب سوسیال دموکرات‌های رفرمیست آلمانی در شوراهای کارگری، به دنباله روی شوراهای شهروندان از بورژوازی انجامید. در واقع جناح رفرمیست سوسیال دموکراسی آلمان که متحد بورژوازی آلمان برای از پای درآوردن انقلاب کارگری آلمان بود، با تقویت شوراهای شهروندان که دارای ترکیب طبقاتی مختلطی بودند، عملاً شوراهای خالص کارگری را در شوراهای شهروندان حل کرد و سیاست سازش طبقاتی خود را پیش برد.

در ایران هم سرنوشت شوراهای شهروندان وابسته به نقشی است که طبقه کارگر و شوراهای خالص کارگری بر عهده خواهند گرفت. بدون نقش فعال و رهبری کننده طبقه کارگر و شوراهای خالص کارگری، شوراهای شهروندان در بهترین حالت، به چیزی نظیر شوراهای شهرداری‌های دموکراسی‌های پارلمانی و در بدترین حالت به ارگان‌های سرکوب از نمونه "کمیته‌های انقلاب" جمهوری اسلامی تبدیل خواهد شد. اما چنانچه طبقه کارگر در جریان تحولات انقلابی بتواند نقشی هژمونیک به دست آورد و شوراهای خالص کارگری به اهرم اصلی پیش برد سیاست‌های کارگری تبدیل شوند، شوراهای شهروندان نیز قادرند نقشی انقلابی و رادیکال بر عهده گیرند."

با این توضیح باید پاسخ به سؤالی که در این مورد شده است، روشن باشد. در مورد نکات دیگری که در سئوالات مطرح شده است، باید گفت که تصمیم‌گیری و اجرا در مورد شوراهای عمومیست دارد و تنها مختص کنگره سرتاسری شوراهای نمایندگان نیست. تمام سطوح شوراهای در حیطه وظائف و اختیارات خود، از قدرت تصمیم‌گیری و اجرا برخوردارند. اما نمی‌توانند مصوبات شوراهای سطح بالاتر را نقض کنند. به این دلیل که اولاً- نمایندگان شوراهای

سطوح بالاتر، شهر، منطقه، سرتاسری، رشته‌های تولید و خدمات، منتخب خود کارگران، توده‌های وسیع مردم از پایه‌اند و به آن‌ها این اجازه داده شده است که در سطوح بالاتر تصمیم بگیرند. از این قدرت نیز برخوردار بوده‌اند که اگر نمایندگان خلاف نظر آن‌ها عمل کنند، آن‌ها را فوری عزل کنند. لذا موظف به اجرای تصمیمات ارگان‌های بالاتر خود هستند. ثانیاً- مسائل مهم مورد تصمیم‌گیری شوراهای سطح بالاتر، از قبل، در شوراهای سطح پایین‌تر و حتی در سطح توده‌های وسیع مردم، به بحث و تصمیم‌گیری گذاشته شده است و تصمیم ارگان بالاتر در واقع تصمیم شوراهای سطح پایین‌تر است. مثلاً برای این‌که مشخص شود که در سال آینده به چه میزان از هر محصولی نیاز است و واحدهای تولیدی چقدر می‌توانند تولید کنند، قبل از هر تصمیم‌گیری ارگان‌های عالی حکومت شورایی، در کارخانه‌ها و رشته‌های تولید به بحث و تصمیم‌گیری توده‌های کارگر، شوراهای یا کمیته‌های کارخانه گذاشته می‌شود و بر این مبنای تصمیم نهایی اتخاذ خواهد شد. یا در مورد دستمزد که در سؤال مطرح شده است، تا جایی که در آغاز انقلاب اجتماعی هنوز می‌توان از دستمزد صحبت کرد، پس از بحث و تصمیم‌گیری واحدهای پایه‌ای کارگران در نقطه تولید و رشته‌های تولید است که سرانجام، نمایندگان کارگران در عالی‌تری ارگان خود در مورد دستمزد و سطوح مختلف آن تصمیم می‌گیرند. هنگامی که این تصمیم را نمایندگان خود کارگران اتخاذ کردند، عموم کارگران باید از آن تبعیت کنند. بنابراین، کارگران این یا آن کارخانه یا رشته تولید نمی‌توانند به تنهایی و به‌دلخواه خود، سطح دستمزد را به حسب، فرضاً مهارت، تخصص و غیره، خودشان تعیین و به مرحله اجرا بگذارند. اصل حاکم بر شوراهای و حکومت شورایی سائترالیسم دموکراتیک است.

در مورد این سؤال هم که اختلافات میان شوراهای چگونه حل خواهد شد و بسیاری از مسائل دیگر که در جریان عمل پیش خواهد آمد، پاسخ آن را حکومت شورایی هنگامی که استقرار یافت، خواهد داد. اما این‌که گفته شده اگر لازم شد که شوراهای سطح بالاتر در مورد حل این اختلافات تصمیم بگیرد، چه تفاوتی میان ارگان‌های دموکراسی شورایی با پارلمان‌تاریسم بورژوازی خواهد بود، سؤالی تعجب‌آور است. چون تفاوت میان این دو نهاد طبقاتی همان‌گونه که تاکنون توضیح داده شد، بسیار بزرگ و کیفی است. نمایندگان شوراهای، منتخب مستقیم خود مردم از پایین‌ترین سطوح‌اند. نمایندگان، قابل عزل توسط انتخاب‌کنندگان هستند. این نمایندگان از هیچ امتیاز ویژه‌ای برخوردار نیستند. شما کجا می‌توانید در یک دولت پارلمانی این مختصات را پیدا کنید. اما از این نکات بگذریم و به ادامه بحث قبلی بازگردیم. سازمان ما با توجه به تجارب جنبش کارگری و به ویژه شکست انقلاب کارگری روسیه، بر چند نکته مهم در مورد دولت شورایی در ایران تأکید دارد و بر این عقیده است که قدرت سیاسی، باید در دست شوراهای باشد و نه احزاب. در دولت شورایی ایران این شوراهای هستند که باید حکومت کنند و نه یک یا چند حزب. هیچ حزبی نباید قدرت تصمیم‌گیرنده در مورد شوراهای و حکومت شورایی باشد، ولو این‌که این حزب نماینده واقعی کارگران و منافع آن‌ها باشد. دلایل این مسئله نیز در دیگر آثار سازمان از جمله "انقلاب اجتماعی و حزب انقلاب اجتماعی" توضیح داده شده است. این اما بدان معنا نیست که احزاب نمی‌توانند در شوراهای فعالیت کنند و اعضای آن‌ها به عضویت شوراهای انتخاب شوند. این مسئله‌ای متفاوت است با این‌که حزب جای طبقه را در شوراهای بگیرد و حکومت حزبی را به جای حکومت شورایی حاکم سازد.

نکته دیگر این است که از دیدگاه سازمان ما، رهبری در تمام سطوح حکومت شورایی جمعی است و رهبری فردی در هیچ سطحی از شوراهای نباید وجود داشته باشد.

علاوه بر این، به منظور مقابله جدی‌تر با رشد تمایلات بوروکراتیک و تشویق حضور و مداخله همه‌جانبه‌تر توده‌های وسیع کارگر در سرنوشت خود و آموختن رسم اداره امور کشور، ضروری است، دوره‌های نمایندگی در شوراهای تا جای ممکن کوتاه‌تر شود و مثلاً دوره نمایندگی در شوراهای پایه‌ای محل کار و زندگی، یک سال و سطوح بالاتر دو سال تعیین گردد و محدودیتی بر انتخاب مجدد اعضای شوراهای گذاشته شود. و سرانجام این‌که از آنجایی که دموکراسی شورایی عالی‌ترین شکل دموکراسی است، عموم مردم باید از وسیع‌ترین، گسترده‌ترین و جامع‌ترین آزادی‌های سیاسی برخوردار باشند و حقوق دموکراتیک مردم کاملاً رعایت گردد. لذا باید آزادی عقیده و بیان بی‌قید و شرط برقرار باشد و توده‌های مردم آزاد و مجاز باشند بدون کسب اجازه از ارگان‌ها و مقامات حکومت شورایی تشکیل‌های سیاسی، صنفی و دموکراتیک ایجاد کنند و اعتصاب، تجمعات و تظاهرات خود را سازمان دهند.

خلاصه کلام، آنچه گفته شد، مختصات دولتی است که انقلاب اجتماعی ایران، ایجاد خواهد کرد و سازمان ما مدافع آن است.

سازمان فدائیان (اقلیت) رامحل فوری تمام بحران‌ها، تضادها و معضلات بی‌شماری که نظم سرمایه‌داری حاکم بر ایران برای توده‌های کارگر و زحمتکش

پاسخ به سئوالات

به بار آورده است، یک انقلاب اجتماعی کارگری و استقرار دولت شورایی می‌داند. بنابراین در برابر جریان‌های اپوزیسیون بورژوازی و خرده بورژوازی که جمهوری پارلمانی و عالی‌ترین نهاد آن، مجلس مؤسسان را بدیل جمهوری اسلامی قرار داده‌اند، سازمان ما، بدیل دولت شورایی و عالی‌ترین نهاد آن را، کنگره سرتاسری شوراهای نمایندگان کارگران و زحمتکشان شهر و روستا قرار داده است. بر طبق نظر سازمان ما، دولت بورژوازی حاکم بر ایران باید در انقلاب کارگری ایران به کلی در همشکسته و نابود شود. آنچه به جای آن قرار خواهد گرفت یک دولت شورایی است. شورایی بودن این دولت، صرفاً از این واقعیت ناشی نمی‌شود که دوران نهادهای بورژوازی به لحاظ تاریخی سپری شده و انقلاب‌های کارگری در جهان، نهادها و ارگان‌های جدید و متخصص طبقه کارگر را آفریده‌اند، بلکه شوراهای ایران سنت مستحکمی در میان طبقه کارگر دارند.

در جریان انقلاب سال ۱۳۵۷، درحالی‌که جریان‌های بورژوازی شعار مجلس مؤسسان را مطرح می‌کردند و سرانجام هم از مجلس خبرگان سر درآورد، کارگران در سطحی گسترده شوراهای خود را در کارخانه‌ها ایجاد کردند. علاوه بر کارگران، سربازان، دهقانان و برخی گروه‌های اجتماعی دیگر نیز شوراهای مختص خود را تشکیل دادند. از همین روست که امروزه شوراهای در میان کارگران و زحمتکشان ایران، از محبوبیت بالایی برخوردار است و تقریباً عموم سازمان‌هایی که خود را کمونیست و مدافع منافع کارگران می‌دانند، بدیل دولت شورایی را پذیرفته‌اند. هرچند که درک و برداشت‌های متفاوتی از آن وجود دارد. اما می‌توان معبود سازمان‌هایی را با گرایش‌های رفرمیستی یافت که می‌کوشند معجونی از تلفیق نهادهای بورژوازی و پروولتری ارائه دهند. اینان مجلس مؤسسان بورژوازی را در برابر دولت شورایی و کنگره شوراهای نمایندگان قرار می‌دهند. تردیدی نیست که مجلس مؤسسان به عنوان عالی‌ترین نهاد دموکراسی پارلمانی، در دورانی که بورژوازی و نظام سرمایه‌داری نقش مترقی و بالنده داشتند، نهادی مترقی بود. اما اکنون در دوران زوال سرمایه‌داری، در دورانی که بورژوازی به یک طبقه ضدانقلابی تبدیل شده و دوران نهادهای سیاسی بورژوازی سپری شده، همانند دیگر ارگان‌ها و نهادهای بورژوازی به پدیده‌ای ارتجاعی تبدیل شده است. طرح شعار مجلس مؤسسان به عنوان بدیلی در برابر شوراهای و کنگره شوراهای نمایندگان، خواه توسط بورژوازی به میان کشیده شود، یا جریان‌های سوسیال - رفرمیست به معنای دعوت کارگران به قتلگاه بورژوازی و تلاش برای سرکوب انقلاب کارگری است.

چرا؟ به این علت که گذشته از ارتجاعی بودن نهادی بورژوازی در عصر انقلاب‌های کارگری، اساس مکتب‌ساز نظام انتخاباتی بورژوازی و نهادهای بورژوازی، همواره به شکلی است که اجازه ندهد، طبقه کارگر به عنوان یک طبقه، طبقه دشمن سرمایه‌دار، در انتخابات شرکت کند. لذا کارگران، همچون اقشار و طبقات دیگر، فقط می‌توانند به عنوان آحاد و عناصر و اتم‌های پراکنده، تهری از تعینات طبقاتی خود، به عنوان شهروند بی‌هویت، در انتخابات شرکت کنند و به یک فرد به عنوان نماینده پارلمان یا رئیس‌جمهوری رأی دهند. این شهروندان هیچ شناخت و آگاهی از داوطلبان نمایندگی ندارند و عموماً حتی نام آن‌ها را قبلاً نشنیده‌اند. معرف این داوطلبان، معمولاً احزاب بورژوازی با امکانات فراوان، روزنامه‌ها، رادیو، تلویزیون‌ها و دیگر وسایل تبلیغی است که در انحصار بورژوازی قرار دارند. در چنین نظامی، کسی که انتخاب می‌شود، در واقع منتخب هیچ‌کسی نیست، چون اتم‌های پراکنده بی‌هویت و گمنام به او رأی داده‌اند. از این رو به کسی پاسخگو نیست و کنترلی از سوی انتخاب‌کنندگان بر او اعمال نمی‌شود. این انتخاب‌کنندگان از قدرت عزل او نیز برخوردار نیستند. می‌ماند تا ۴ یا ۵ سال بعد که دوباره ماجرا در یک روز تکرار شود و از مردم دعوت به عمل آید که چند لحظه وقت بگذارند و نماینده دیگری را انتخاب کنند.

حالا مجسم کنید که در ایران انقلابی یا به هر حال یک تحول سیاسی جدی رخ داده است. این نیز روشن است که بدون حضور و مداخله طبقه کارگر، نه انقلاب ممکن است و نه تحول سیاسی جدی که بخواد لاقول فوری‌ترین مطالبات مردم ایران را محقق سازد. کارگران که سنت شورایی در میان آن‌ها ریشه‌دار است و در نتیجه ناگزیر تحول اشکال مبارزاتی‌شان، در سطحی بسیار گسترده‌تر و کامل‌تر از سال ۵۷ شوراهای خود را تشکیل می‌دهند. اقشار و گروه‌های اجتماعی دیگری از جمله معلمان، پرستاران، گروه‌هایی از دهقانان نیز قطعاً این شوراهای را ایجاد می‌کنند. شعار و سیاست سازمان ما و دیگر سازمان‌های طرفدار انقلاب اجتماعی و استقرار حکومت شورایی روشن است. ما خواهیم گفت: کارگران و زحمتکشان! توده‌های مردم ایران! نمایندگان خود را در شوراهای انتخاب کنید و کنگره شوراهای نمایندگان را برای تعیین نظام آینده کشور تشکیل

دهید. این امکان برای کارگران و زحمتکشان و تمام شوراهای وجود دارد که به فوریت مجمع عمومی تشکیل دهند، بر سر آنچه قرار است در کنگره شوراهای مطرح و تصمیم‌گیری شود، جمعی بحث و تصمیم‌گیری می‌کنند. با شناخت دقیقی که از یکدیگر دارند، نماینده خود را برمی‌گزینند و به کنگره‌های می‌فرستند که باید سرنوشت آتی آن‌ها و کل کشور را تعیین کند. این حق را نیز برای خود محفوظ می‌دارند که اگر نماینده آن‌ها از خواست و تصمیم انتخاب‌کنندگان عدول نمود، آن را فوراً معزول و دیگری را به جای وی به کنگره بفرستند. در اینجا نمایندگانی که در کنگره حضور دارند، نماینده طبقات و اقشار جامعه‌اند و نه عناصر و اتم‌های بی‌هویت. این نظام انتخاباتی تأمین‌کننده منافع طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش به عنوان اکثریت بسیار بزرگ مردم ایران است.

پوشیده نیست وقتی‌که کارگران از طریق تشکلهای خود به عنوان یک طبقه در انتخابات شوراهای شرکت می‌کنند، به همراه متحدان زحمتکش خود، اکثریت بزرگ کنگره شوراهای نمایندگان را به دست خواهند آورد، که در نتیجه آن تصمیماتی اتخاذ خواهد شد که خواست‌ها و منافع ده‌ها میلیون مردم ایران را تأمین خواهد کرد و راه پیشرفت و تعالی را بر جامعه ایران خواهد گشود.

اما در طرف مقابل، بورژوازی و اقشاری از خرده بورژوازی که نفعشان در استقرار نظامی بورژوازی و ادامه اسارت طبقه کارگر است، شعار برپایی مجلس مؤسسان را سر خواهند داد. نظام انتخاباتی مجلس مؤسسان هم دقیقاً همان چیزی است که پیش از این در مورد نهادهای انتخاباتی دموکراسی‌های بورژوازی به آن اشاره شد. طرفداران مجلس مؤسسان از مردم ایران می‌خواهند که در یک روز و ساعت موعود به پای صندوق رأی بیایند و به نماینده خود برای حضور در مجلس مؤسسان رأی دهند. این داوطلبان نمایندگی را که مردم عموماً آن‌ها را نمی‌شناسند، چه کسی معرفی می‌کند؟ احتمالاً احزاب و سازمان‌ها و یا گروه‌های بی‌چهره‌ای که بورژوازی پشت صحنه آن‌هاست. مردمی که این داوطلبان را نمی‌شناسند، به کدامیک باید رأی دهند؟ تمام قدرت مالی و تبلیغاتی بورژوازی داخلی با تمام وسایل ارتباط جمعی آن‌ها به همراه متحدان بین‌المللی آن‌ها و رادیو - تلویزیون‌های بی‌سی، صدای آمریکا و ده‌ها و صدها رادیو، تلویزیون ماهواره‌ای و نیز شبکه‌های اجتماعی به کار گرفته می‌شوند، تا به مردم بگویند به چه کسی رأی دهید. وقتی هم که رأی داده شد، دیگر دست کسی به نمایندگان مجلس مؤسسان نخواهد رسید، و اگر اوضاع خیلی خوب و به اصطلاح دموکراتیک پیش برود و مجلس مؤسسان ارتجاعی به چیزی شبیه مجلس خبرگان نینجامد، در بهترین حالت، با وعده نظام پارلمانی که معمولاً در کشورهایی از نمونه ایران بر روی کاغذ باقی می‌ماند، نظم سرمایه‌داری را حفظ خواهد کرد و بورژوازی را دوباره در رأس قدرت قرار خواهد داد. این نیز در ایران تجربه‌ای یکصد ساله است که از درون یک چنین مجلسی، حتی یک رژیم دموکراسی بورژوازی نیز زبیده نخواهد شد. این‌که در ایران جز لحظاتی زردگنر در جریان انقلاب‌ها یا در دوره‌های خلأ قدرت، هرگز مردم ایران، روی آزادی را ندیده‌اند و همواره رژیم‌های دیکتاتوری عریان حاکم بوده‌اند، البته دلایل اقتصادی و طبقاتی دارد که جای بحث آن در این نوشته نیست. اما این واقعیتی تجربه‌شده و قطعی است که تا وقتی، بورژوازی به غایت ارتجاعی و ضدانقلابی بر ایران حاکم باشد و قدرت سیاسی را در دست داشته باشد، رژیم دیکتاتوری و اختناق پابرجا خواهد بود.

بنابراین، نتیجه مجلس مؤسسان برای کارگران و زحمتکشان و عموم توده‌های مردم آزادیخواه، برقراری مجدد رژیم سرکوب، کشتار و اختناق خواهد بود. اپوزیسیون بورژوازی و خرده بورژوازی که زیر شعار مجلس مؤسسان، وعده آزادی و دموکراسی را می‌دهند، در واقعیت چیزی جز این نمی‌خواهند که طبقه کارگر مبارزه و فداکاری کند، حتی رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون کند، اما در فکر کسب قدرت سیاسی، در هم شکستن ماشین دولتی و ایجاد دولت شورایی و حکومت از طریق شورا نباشد، بلکه وظیفه‌ی پس از سرنگونی را به بخش دیگری از بورژوازی واگذار نماید. دقیقاً عین وضعیتی که با سرنگونی رژیم شاه پیش آمد.

پس روشن است که چرا شعار و بدیل مجلس مؤسسان به ویژه در کشوری از نمونه ایران که طبقه سرمایه‌دار خصلتی بی‌نهایت ارتجاعی داشته و دارد، از جانب هر کس که مطرح شود، علیه کارگر و در خدمت اسارت و انقیاد آن‌ها خواهد بود.

منافع کارگران و زحمتکشان از هر جهت، کسب قدرت سیاسی و استقرار یک حکومت شورایی خواهد بود. از این طریق است که آن‌ها بر سرنوشت خود حاکم می‌شوند و طبقه کارگر قادر می‌شود به وظائف اساسی‌تر خود برای دگرگونی کلیت نظام سرمایه‌داری و استقرار، نظم سوسیالیستی اقدام کند.

رویکرد نظامی حزب دمکرات، اهداف و شرایط

یافته و کل خاورمیانه را در خود غرق ساخته است، حدکا و دبیرکل آن بار دیگر ولو در شکلی خجولانه، از سرنگونی جمهوری اسلامی به روش سرنگونی رژیم قذافی و صدام حسین سخن می گوید.

بر کسی پوشیده نیست که قدرت‌های امپریالیستی و در راس آن امپریالیسم آمریکا، در راستای تأمین منافع اقتصادی و سیاسی خود، اپوزیسیون بورژوازی دست آموز خود را بسیج و سازماندهی نموده و در جریان منازعات خود با جمهوری اسلامی از این اپوزیسیون بهره برداری می کند. بدیهیست که امپریالیسم آمریکا در میان نیروهای اپوزیسیون بورژوازی، برای آن دسته از نیروهایی که توان و آمادگی بیشتری برای مسلح شدن و برآورده ساختن خواست آن را دارند، حساب بیشتری باز کند و جریان‌هایی از نوع حدکا نیز در این زمینه از موقعیت بهتر و شانس بیشتری برخوردارند. این موضوع اما عموماً تابعی است از میزان تنش میان رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و ارتجاع امپریالیستی به رهبری آمریکا و با آن تناسب مستقیم دارد. هر چقدر نزاع و اختلاف میان این دو نیروی ارتجاعی شدیدتر شود، امکان استفاده از این نیروها و ماجرای آلترناتیوسازی امپریالیستی نیز پررنگتر می‌شود.

این تنش‌ها اما از بدقابلی حدکا در دوره اوباما و در قیاس با دوره بوش پسر کاهش یافته و به موازات آن از کوشش‌های دول امپریالیستی در ارتباط با آلترناتیوسازی نیز کاسته شده است. دولت اوباما هیچ‌گاه سیاست تعویض رژیم را در رابطه با جمهوری اسلامی که هزاران تن از کمونیست‌ها و دشمنان آشنی‌ناپذیر امپریالیسم را به زندان و جوخه‌های مرگ سپرده است، دنبال نکرده است. گرچه نزاع و کشمکش میان ارتجاع اسلامی و ارتجاع امپریالیستی پایان نگرفته و مادام که جمهوری اسلامی بر سر کار باشد نیز پایدانی بر آن متصور نیست، اما توافقات هسته‌ای و برجام، بار دیگر نشان داد که تمام نزاع بر سر کسب امتیاز و عقب راندن جمهوری اسلامی‌ست نه سرنگونی آن.

چهار سال پیش درست در چنین روزهایی، مجموعه‌ای از نیروها، احزاب و سازمان‌های اپوزیسیون بورژوازی همراه بخش‌هایی از اصلاح‌طلبان رانده شده از حکومت و سبزه‌ها، سخت به تکاپو افتاده و تحت حمایت و تشویق قدرت‌های امپریالیستی سرگرم آلترناتیوسازی‌های بورژوا امپریالیستی بودند، در آن موقع نیز اپوزیسیون بورژوازی از "فرصت مناسب" و موقعیت استثنائی پیش آمده سخن می‌گفت و به دامان امپریالیسم متوسل شد که آلترناتیوی شبیه آنچه در سوریه شکل داده شد ایجاد کند. پروسه مذاکرات و توافق هسته‌ای اما پروژه آلترناتیوسازی را موقتاً به پشت صحنه راند. تمنای بورژوازی اپوزیسیون برای "مداخله بشردوستانه" آمریکا با چنان مخالفتی از سوی مردم آگاه و نیروهای کمونیست و انقلابی روبرو شد و چنان بی‌ابرویی و رسوایی برای مدافعان آن

ببار آورد که دیگر جرات تکرار آن را نیافتند. صرف‌نظر از اینکه "خیزش مجدد" حدکا تا چه حد سازمان‌گر یک مبارزه نظامی توده‌ای باشد یا در خدمت مبارزه مستقل مردم کردستان علیه رژیم جمهوری اسلامی قرار بگیرد، همچنین مستقل از آن‌که تا چه میزان توجه قدرت‌های امپریالیستی را به خود جلب کند یا با چراغ سبز آن‌ها همراه بوده باشد، اما واقعیت این است که مجموعه شرایط حاکم بر ایران و کردستان به نحوی نیست که عملیات نظامی حدکا بسیج‌کننده‌ی توده‌های مردم کردستان برای سرنگونی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی باشد.

اگرچه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی که پاسدار انواع تبعیضات و نابرابری‌ها منجمله تبعیض و نابرابری ملی، مذهبی و طبقاتی‌ست، در اعمال سرکوب و تبعیض هیچ فرصتی را از دست نداده و نیاز به هیچ مستمسکی ندارد، اما روشن است که با سوءاستفاده از عملیات نظامی حدکا، بر ابعاد سرکوبگری‌ها و میلیتاریزه کردن بیش از پیش کردستان می‌افزاید.

مردم آگاه و زحمتکش کردستان تحت هیچ شرایطی نباید اجازه دهند مساله ملی کرد، به ابزاری در دست احزاب بورژوا ناسیونالیست، یا وسیله معاملات سیاسی و بدتر از آن به جزئی از پروژه‌های ارتجاع امپریالیستی مبدل گردد. رژیم جمهوری اسلامی، ملت کرد را در معرض شدیدترین ستم و سرکوب و تبعیض قرار داده و مردم زحمتکش کردستان را از حقوق اولیه و دمکراتیک‌شان محروم ساخته است. به این تبعیض و ستم و سرکوب باید پایان داد. کارگران و زحمتکشان کردستان منافع جدی از کارگران و زحمتکشان سراسر کشور ندارند. رژیم جمهوری اسلامی را بی‌هیچ تردید و گذشتی با تمام دستگاه‌های عریض و طویل آن باید سرنگون ساخت و از ریشه برانداخت. ارتجاع اسلامی باید بدست توده‌های مردم ایران و در یک انقلاب قهرآمیز سرنگون شود.

سازمان ما که خواهان اقدامات متحد کارگران تمام ملیت‌های ساکن ایران و توده‌های زحمتکش و ستمدیده برای سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی، استقرار فوری حکومت شورایی و برافزادن تبعیض و نابرابری طبقاتی‌ست، خواستار برابری کامل تمام ملیت‌های ایران است. سازمان فداییان (اقلیت) خواهان اتحاد داوطلبانه و آزادانه تمام ملیت‌های ساکن ایران است. مردم کردستان باید از خودمختاری وسیع منطقه‌ای برخوردار باشند و از طریق شوراهای منتخب خود، در کنگره سراسری شوراهای نمایندگان کارگران و زحمتکشان، در تعیین سیاست‌های عمومی و اداره امور کشور مشارکت و مداخله داشته باشند. این است یگانه راه انقلابی پایان محرومیت‌ها و ستم ملی مردم زحمتکش کردستان.

بن‌بست برکسیت

همین وضعیت در مورد کشورهای خارج از اتحادیه ی اروپا وجود دارد. در این صورت این سیاست‌ها از سوی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول دیکته می‌شوند و کشورهایی که از این نهادها اعتبارات دریافت کنند، مجبور به اجرای این سیاست‌ها می‌باشند.

بنابراین برکسیت راه حل واقعی برای مقابله با این سیاست‌های دولت‌های بورژوازی در سیستم جهانی سرمایه داری نمی‌باشد، چرا که ریشه ی اصلی معضلات خود این سیستم است. اصولاً نه انگلستان و نه هیچ کشور سرمایه داری دیگر نمی‌تواند در چارچوب‌های ملی نیازهای نظم سرمایه داری را برآورده کند و این وضعیت نیز تنها ویژگی سرمایه داری نئولیبرالیسم نمی‌باشد. مارکس در سال ۱۸۴۸ در مانیفست در این باره چنین می‌نویسد:

"نیاز به بازار روز به روز گسترده‌تر برای فروش کالا، بورژوازی را به سراسر گیتی می‌راند و بورژوازی ناچار است همه جا رخنه کند، همه جا مستقر شود و با همه جا رابطه برقرار کند. بورژوازی با بهره‌کشی از بازار جهانی، به تولید و مصرف همه ی کشورها خصلت جهان وطنی داده ..."

در روز ۱۱ ژوئیه، جلسه ی وزرای دارائی اتحادیه ی اروپا برگزار شد. دو موضوع در این جلسه مورد بحث قرار گرفت، یکی برکسیت و دیگری بدهی‌های بانکی ایتالیا و بدهی‌های پرتغال. در مورد برکسیت یکی از مشاوران این هیات در مصاحبه‌ای با کانال یک تلویزیون آلمان اظهار داشت که برکسیت در هر حال دو سال طول خواهد کشید که تمام موارد همکاری یا جدایی و حد و حدود آن تعیین شوند و در هر صورت انگلستان وابسته به بازار اتحادیه ی اروپا است و حداکثر می‌تواند مانند کشورهای نروژ و سوئیس در کنار اتحادیه ی اروپا قرار گیرد و یک جدایی کامل اصولاً عملی نمی‌باشد. این که از نارضایتی مردم، نیروهای راست و ارتجاعی در نبود یک آلترناتیو انقلابی و تشکل‌های طبقه ی کارگر بیشترین استفاده را برده و از آن برای پیشبرد اهداف ایدئولوژیک و منافع خاص خود بهره می‌برند امری تازه در تاریخ تسلط بورژوازی به ویژه از قرن نوزدهم نمی‌باشد. اما سرمایه داری بحران زده با این ترند ها از بن بست خارج نمی‌شود. رأی مردم انگلستان به خروج از اتحادیه اروپا نیز از بحران سرمایه داری انگلیس و استثمار کارگران این کشور نمی‌کاهد. سرنوشت توده های مردم در نظام سرمایه داری جهانی با رأی گیری تغییر نمی‌کند، بلکه تنها با دخالت مستقیم در مبارزه ی طبقاتی متشکل و با تغییر بنیانی مناسبات با هدف سوسیالیسم است که می‌تواند نتیجه ی مطلوب را حاصل کند.

زنده باد سوسیالیسم

یادداشت‌های سیاسی

۳۰۰ هزار نوزادی که معتاد به دنیا می‌آیند

ناتوانی، بسیاری از این معضلات ساده به معضلات بزرگی تبدیل شده‌اند و هر آینه می‌روند تا به بحرانی در کل جامعه تبدیل شوند. یکی از این‌ها هشدارهای بود که در نشست "بررسی وضعیت نوزادان مبتلا به اعتیاد" در مورد تولد ۳۰۰ هزار کودک معتاد در آینده‌ای نزدیک مطرح شد. یکی از سخنرانان نشست با بیان این‌که در دهه ۷۰ اولین کودکان معتاد در میان کودکان کار مشاهده شدند، از قابل پیش‌بینی بودن امکان شیوع و فراگیری اعتیاد در میان کودکان کار از همان سال‌ها سخن گفت. یعنی در یک کلام همان معضل ساده‌ای که بزرگ شده و در مرحله‌ی بعد به یک بحران اجتماعی تبدیل می‌شود.

در این نشست مطرح شد که هم اکنون روزانه ۲۰۰ کودک معتاد متولد می‌شوند و این در حالی‌ست که هیچ امکاناتی در بیمارستان‌ها برای این نوزادان وجود نداشته و آن‌ها در همان حالت به خانواده‌هایشان تحویل داده می‌شوند در حالی که تمام این نوزادان باید در بخش مراقبت‌های ویژه بیمارستان‌ها (NICU) بستری شوند تا سلامتی خود را بازیابند. اما این نوزادان که با مهر فقر و سیروزی بر پیشانی دنیا می‌آیند مکانی در این بخش‌ها پیدا نمی‌کنند چرا که برای بستری شدن در این بخش باید پول داشت و اگر پولی در بساط بود که روزگار این نوزادان این‌گونه نبود.

در این نشست مطرح شد که هم اکنون ۲۷۰۰ محله وجود دارد که به اصطلاح معضل خیز هستند اما در بسیاری از آن‌ها نه بهزیستی وجود دارد و نه خانه بهداشت.

در این نشست از مناطق این چینی در اطراف تهران یعنی پایتخت "ام‌القرای جهان اسلام" سخن گفته شد، برای مثال از منطقه "هفت‌جوی" در اطراف شهریار که مانند دیگر محلات این چینی هیچ امکاناتی ندارد، اما نیروی انتظامی هر چند وقت یک بار به آن محله رفته و چادر ساکنین آن جا را به آتش می‌کشد. این هم از کمک‌های دولتی برای محروم‌ترین افراد این جامعه!!

در همین محلات کودکان معتادی هستند که از بدو تولد معتاد بوده و هرگز دستی برای یاری آن‌ها دراز نشده است، جز آتش خشم نیروی انتظامی بر چادرها یعنی همان مسکن‌شان. همان کودکانی که برخی از آن‌ها به دلیل اعتیاد از هنگام تولد و نداشتن امکان تحصیل از جامعه نیز طرد شده‌اند و با ده‌ها اختلال جسمی و روانی بدون هیچ کمکی دست و پنجه نرم می‌کنند.

در همان بیمارستان‌ها یعنی در همان کشوری که خامنه‌ای از پیشرفت‌های عجیب و غریب‌اش سخن می‌گوید نوزادان معامله شده و فروخته می‌شوند. بعضی برای سوء استفاده و گدایی و بعضی حتی برای استفاده از اعضای بدن‌شان. واقعا که شرم کردن برای این حاکمان چیز کوچکی است.

حال سرنوشت این کودکان چه می‌شود؟! کودکانی که بسیاری‌شان حتی فاقد شناسنامه هستند!!

با از فقر و بیماری در همان کودکی می‌میرند، یا به همین دلیل مورد سوءاستفاده جنسی قرار می‌گیرند. یا به زندان می‌افتند، یا اعدام می‌شوند. یا دست به قتل می‌زنند و یا کشته می‌شوند. یا دست به خرید و فروش مواد مخدر می‌زنند، یا یکی می‌شوند مثل آن‌ها که در کودکی از آن‌ها سوءاستفاده می‌کرد. آیا راه دیگری در چارچوب نظم سرمایه‌داری و حاکمیت جمهوری اسلامی وجود دارد؟! حتی شده به اندازه‌ی سر سوزنی؟! کدام است آن راه؟! کجاست آن امید؟! برای این کودکان که نه کودکی را تجربه می‌کنند و نه زندگی را و نه حتی دست گرم و محبت‌آمیزی را که در دستان‌شان آرام گیرد. آن‌ها فقط می‌آموزند که چگونه همان روز زنده بمانند و فردا روز دیگری‌ست با همان حکایت دیروز.

اما و اما معضل به این جا ختم نمی‌شود. چرا که با تداوم و گسترش فقر و بیکاری، مدام بر تعداد این کودکان افزوده می‌گردد. و باز اما و اما تنها این گروه از کودکان نیستند که در معرض انواع آسیب‌های اجتماعی قرار دارند. بسیاری از دیگر کودکان جامعه در معرض خطر هستند. جامعه‌ای که ۶۰ تا ۷۰ درصدشان زیر خط فقر زندگی می‌کنند، طبیعی‌ست که کودکان این خانواده‌ها از آسیب‌ها و ناهنجاری‌های اجتماعی در امان نباشند. و باز اما و اما تنها کودکان نیستند، پدران و مادران‌شان نیز در همین گروه جای می‌گیرند، آن‌ها که خود دیروز کودکی بودند به مانند کودک خود.

در حالی که میلیاردها دلار حاصل دسترنج کارگران در کشورهایی همچون لبنان، عراق، سوریه، یمن و پاکستان صرف جنگ‌افروزی و جاه‌طلبی‌های جمهوری اسلامی می‌گردد، در حالی که هزاران میلیارد تومان از همین ثروت حاصل از کار کارگران توسط مدیران دولتی چپاول می‌شود، در حالی که مشتی اندک حاصل دسترنج کارگران را به یغما می‌برند و به ثروت‌های افسانه‌ای می‌رسند، صدها هزار کودک در همین کشور آرزوی داشتن یک سقف، آرزوی رفتن به مدرسه، آرزوی یک لقمه نان و حتی آرزوی داشتن یک شناسنامه دارند. هزاران کودکی که به جای زندگی در چادرها و یا مکان‌هایی که تنها اسمی به نام خانه یدک می‌کشند، باید تحت مراقبت‌های پزشکی و روانشناسی قرار گیرند.

این است چهره‌ی واقعی جمهوری اسلامی نه آنچه که هر روز از بلندگوهای تبلیغاتی حکومتی پخش می‌شود. ایران امروز یک نمونه‌ی روشن از چهره‌ی کریه مناسبات سرمایه‌داری است، مناسباتی که به آدم‌ها تنها از بابت این که چقدر می‌توانند به صاحبان سرمایه و ثروت سود برسانند نگاه می‌کنند. مناسباتی به‌غایت غیر انسانی که البته با سیاست‌های دولت جمهوری اسلامی که یکی از هارترین دولت‌ها در جهان سرمایه‌داری امروز است، این مناسبات در یکی از خشن‌ترین و بی‌رحم‌ترین اشکال‌اش به نمایش درآمده است.

باید جمهوری اسلامی را به زیر کشید، باید

سرمایه‌داری را واژگون کرد. باید حکومت شورایی را برپا کرد، باید سوسیالیسم را برقرار ساخت. این است تنها امید. برای کودکان، برای پدران و مادران رنجبر، برای آن اکثریت بزرگی که زیر خط فقر فقط ادامه حیات می‌دهند، اما زندگی نمی‌کنند.

فلوجه "آزاد" شد، کشتار مردم عراق اما همچنان ادامه دارد

ماجرای روند آزادسازی "فلوجه" از دست داعش، بمب‌گذاری‌ها و حوادث پس از آن، واکنش‌های دوگانه‌ای را برای دولت عبادی در عرصه داخلی و خارجی رقم زده است. "آزاد سازی" شهر "فلوجه" در ماه گذشته و تصرف دوباره پایگاه هوایی و استراتژیک قیاره در جنوب موصل که روز شنبه ۹ ژوئلی با پشتیبانی هوایی نیروهای ائتلاف صورت گرفت، بی تردید امتیازات و موفقیت‌هایی را برای دولت عراق به همراه داشته است. در طرف دیگر این معادله اما، انتشار گزارش کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل را داریم، که از کشتار بی رحمانه مردم سنی مذهب و به اسارت گرفتن صدها مرد و زن و کودک غیر نظامی توسط شبه نظامیان شیعه "کتاب" در جریان عملیات "آزاد سازی" "فلوجه" خبر می‌دهد. شبه نظامیانی که زیر نفوذ قاسم سلیمانی سازماندهی شده‌اند و مورد حمایت دولت عبادی نیز هستند. کوتاه مدتی پس از "آزادسازی" "فلوجه"، موجی از بمب‌گذاری‌ها و عملیات انتحاری مناطق شیعه نشین حوالی بغداد را فرا گرفت. انفجارهایی که تماماً توسط نیروهای داعش صورت گرفت. تا جاییکه فقط در بمب‌گذاری الکراهه، نزدیک به ۳۰۰ نفر کشته و همین تعداد زخمی شدند. بمب‌گذاری‌هایی که اینبار خشم توده‌های مردم عراق را نسبت به بی‌کفایتی دولت عبادی در ایجاد امنیت و حفظ جان مردم بر انگیخت. بیهوده نبود که عبادی پس از حضور در منطقه الکراهه در مواجهه با تهاجم مردم خشمگین و زخم خورده، مجبور به فرار شد.

به رغم موفقیت نسبی دولت عراق در "آزادسازی" "فلوجه" و بازپس گیری پایگاه هوایی قیاره، آنچه هم اکنون کابینه عبادی را به چالش گرفته است، روند تشدید ناامنی و گسترش کشتارها در جامعه بحران زده عراق است. کشتارهایی فرقه‌ای که پس از تهاجم امپریالیستی آمریکا و متحدانش به عراق آغاز شد و تا به امروز همچنان ادامه دارد. روندی که با سرنوشتی دولت دیکتاتوری صدام و چیدمان یک دولت مذهبی شیعه در عراق رقم خورد. سازماندهی یک دولت مذهبی بر ویرانه‌های بجا مانده از تهاجم نظامی امپریالیستی که آمریکا و هیئت حاکمه ایران در ایجاد آن با هم همدست شدند. یک دولت مذهبی و برآمده از نیروهای شیعه تعلیم دیده در جمهوری اسلامی ایران. دولتی که از همان بدو امر مبنای سیاست خود را بر حذف و کشتار مردم سنی و سلب حقوق دمکراتیک آنان گذاشت. سیاستی که از همان

یادداشت‌های سیاسی

فلوجه "آزاد" شد، کشتار مردم عراق
اما همچنان ادامه دارد

ابتدا، زمینه‌های تعارض گروه‌های سنی با دولت مذهبی شیعه را فراهم ساخت. این راهبرد دولت عراق، در دوره مالکی با بحران و تنش‌های روزافزون داخلی مواجه شد. با گسترش بحران، مالکی از قدرت ساقط و عبادی به جای او نشست. با روی کار آمدن دولت عبادی و به رغم وعده‌های او در ایجاد یک "دولت فراگیر" و "دموکراتیک"، در عمل اما تغییر چندانی در سیاست راهبردی دولت عراق داده نشد. بر واضح بود که رویکرد دولت عبادی نیز به دلیل همان خصلت مذهبی و پیشبرد سیاست شیعه‌گری، عملاً نمی‌توانست تفاوت‌های ماهوی با رویکرد دولت مالکی داشته باشد. پیشبرد این سیاست همراه با باز گذاشتن دست شبه‌نظامیان شیعه در کشتار غیرنظامیان سنی هم اکنون بیش از گذشته بر گلوئی دولت عراق چنگ انداخته است.

"فلوجه" "آزاد" شد اما، به دلیل گسترش بمب‌گذاری‌ها و مجموعه کشتارهایی که از طرفین شیعه و سنی قربانی گرفته است، دولت عبادی هم اینک با چالش‌های وسیع‌تری مواجه است. سنی‌ها، دولت عبادی را شریک و همدست نیروهای شبه‌نظامی شیعه در کشتار مردم بی‌دفاع سنی مذهب قلمداد می‌کنند و نیروهای شیعه دولت او را به بی‌کفایتی در ایجاد امنیت و حفظ جان مردم شیعه از تعرضات نیروهای داعش متهم می‌سازند. وضعیتی که از یک طرف تقابل و دشمنی نیروهای شیعه و سنی را با هم شدت می‌بخشد و از طرف دیگر واکنش مجموعه نیروهای عراق چه سنی و چه شیعه را در تقابل با دولت عبادی حادث می‌سازد. علاوه بر بحرانی که دولت مالکی با آن مواجه است، خود گروه‌ها مختلف شیعه عراق نیز هم اینک در پراکندگی و بعضاً در ستیز و کشمکش با یکدیگر بسر می‌برند. اینهمه اما، سبب نمی‌شود تا دولت عراق و مجموعه نیروهای شیعه نسبت به سیاست راهبردی شان ذره‌ای عقب‌نشینی کنند. به رغم تنش‌های موجود میان گروه‌های شیعه عراق و به رغم چالش‌هایی که دولت عبادی از داخل و خارج با آن مواجه است، تردیدی نیست که جملگی آنان همچنان بر پیشبرد سیاست حذف و سرکوب سنی‌ها توافق نظر داشته و کماکان در اجرای آن با هم و در کنار هم خواهند بود.

در واقع، وضعیت موجود برآمد همان سیاستی است که آمریکا و جمهوری اسلامی با سازماندهی یک دولت مذهبی و فرقه‌ای در عراق نطفه‌اش را بستند. برآمدی که در آغاز به صورت تنش‌های مذهبی سر باز کرد و سپس با حذف و سرکوب توده‌های سنی عراق تشدید شد و در نهایت در قالب عروج "دولت اسلامی عراق و شام" تبلور مادی یافت.

رویکرد آمریکا اگرچه سازماندهی یک دولت مذهبی و فرقه‌ای بر ویرانه‌های عراق پس از تهاجم امپریالیستی بود و شکل‌گیری یک دولت

دست‌بالای شیعه وابسته به جمهوری اسلامی نیز در جهت سیاست‌ها و منافع دولت آمریکابود اما در ادامه و با توجه به یک تازی‌های جمهوری اسلامی و دخالت‌ها و نفوذ روزافزون آن در عراق، اختلافاتی در این زمینه میان جمهوری اسلامی و آمریکا پدید آمد. از این زمان بود که سازماندهی و تقویت گروه‌ها و احزاب سنی و صد البته مخالف جمهوری اسلامی در دستور کار دولت آمریکا و متحدان منطقه‌ای اش قرار گرفت.

آنچه امروز در عراق شاهدش هستیم، محصول همین سیاست دوگانه تضاد و وحدت میان آمریکا و جمهوری اسلامی در شکل دهی یک دولت دینی در عراق بوده است. حاصل این سیاست از یک طرف باعث عروج داعش با پایگاه حمایتی سران قبایل و بخشی از مردم سنی مذهب عراق شد و در سوی دیگر، سازماندهی و قدرت‌گیری بلافصل نیروهای شبه‌نظامی شیعه وابسته به هیئت حاکمه ایران. شبه‌نظامیانی با فرماندهی مستقیم و غیر مستقیم قاسم سلیمانی که نشان داده اند در بی‌رحمی، شقاوت و کشتار مردم غیر نظامی هیچ تفاوتی با داعشیان ندارند. ناگفته پیداست که همه این گروه‌های موجود در عراق چه شیعه و چه سنی، تماماً از آشخور ارتجاع اسلامی ارتزاق می‌کنند و تفاوت‌شان نیز تنها در نامگذاری‌های متنوع اسلامی و قدرت‌های حامی آنان است.

تداوم اجرای این سیاست ارتجاعی و امپریالیستی که آمریکا و جمهوری اسلامی معرکه گردان آن هستند، همان سرنوشت محتومی را برای مردم عراق رقم زده است که اکنون شاهدش هستیم.

سرنوشت غم‌انگیز مردمی بی‌پناه که روز از پس روز کشتار می‌شوند. داعشیان با تصرف هر منطقه، هر آنچه را که غیر از تمکین و وفاداری به "داعش" باشد، از دم آتش و تیغ می‌گذرانند و پس از آن، هر منطقه‌ای که دوباره از نیروهای به اصطلاح دولت اسلامی عراق و شام (داعش) بازپس گرفته می‌شود، اینبار این نیروهای شیعه و شبه‌نظامیان وابسته به دولت عراق هستند که توده‌های غیر نظامی سنی مذهب را بازداشت، شکنجه و کشتار می‌کنند. ماجرای شهر "فلوجه" و حوادث بعد از آن، آئینه تمام‌نمایی از وضعیت غم‌انگیز حاکم بر عراق است. وضعیتی که پایانی بر آن نیست و قربانیان آن نیز تماماً توده‌های محروم عراق هستند. توده‌های بی‌دفاعی که میان چرخ دنده‌های کشته‌دو ارتجاع اسلامی داعش و دولت شیعه تحت حمایت جمهوری اسلامی گرفتار شده‌اند. مردمی که هر روز شمار بیشتری از آنان آواره می‌شوند و پیکرشان نیز فوج فوج در آتش انفجارهای انتحاری داعشیان جزغاله می‌شود.

ناگفته پیداست که، بمب‌گذاری‌ها و عملیات انتحاری نیروهای داعش در محلات شیعه‌نشین تنها یک جلوه از چهره کریه جنگ فرقه‌ای در عراق است. همانطور که اشاره شد، جلوه دیگر این معادله، گزارش کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل است که خبر از کشتار بی‌رحمانه مردم سنی مذهب و به اسارت گرفتن صدها مرد و زن و کودک سنی در روزهای بازپس‌گیری "فلوجه" می‌دهد. بر اساس گزارش سازمان ملل، "شواهد آشکاری وجود دارد که نشان می‌دهد شبه‌نظامیان شیعه "کتاب حزب الله" در

کمک‌های مالی

کانادا- ونکوور

- لاکومه ۵۰ دلار
- نرگس ۱۰ دلار
- دمکراسی شورایی ۱۰۰ دلار
- دمکراسی شورایی ۲ ۱۰۰ دلار

امریکا

- تلویزیون دمکراسی شورایی ۵۰ دلار

سوئیس

- علی‌اکبر صفایی فراهانی ۳۰ فرانک
- سیامک اسدیان (اسکندر) ۴۰ فرانک
- حمید اشرف ۳۰ فرانک
- محمد کاسه‌چی ۵۰ فرانک
- امیر نبوی ۵۰ فرانک

دانمارک

- هوشنگ احمدی ۲۰۰ کرون
- دکتر نریمسا ۲۰۰ کرون

جریان پیشروی برای تصرف شهر "فلوجه" و بازپس‌گیری آن از دست نیروهای داعش، صدها غیر نظامی را گروگان گرفتند. این گزارش با استناد به گفته‌های اسرای نجات یافته می‌نویسد: وقتی از شبه‌نظامیان [کتاب] آب خواسته می‌شد، افراد تشنه را خفه می‌کردند، می‌کشتند و یا به قصد مرگ کتک‌شان می‌زدند. گزارش سازمان ملل همچنین در مورد سرنوشت مردانی که گروه "کتاب" به اسارت گرفته بود، می‌گوید: "در پنجم ژوئن، بیش از ۶۰۰ نفر از مردان و پسران ناپدید شده را به اردوگاه مربوطه آوردند، اما از سرنوشت ۹۰۰ نفر دیگر هیچ خبری نشد."

بیان همین مختصر کافی ست تا تصویر روشنی از وضعیت عراق و سرنوشت غم‌انگیز مردم آن داشته باشیم. مردمی که گرفتار یک جنگ فرقه‌ای تمام‌عیار شده‌اند و پایانی نیز بر آن متصور نیست. کشتاری که با "آزادی" "فلوجه" کاهش نیافت و قطعاً با "آزاد سازی" "موصل" و دیگر شهرهای تحت تصرف داعش نیز خاتمه نخواهد یافت. بادی را که امپریالیستها با همدستی جمهوری اسلامی در عراق کاشتند، هم اکنون به صورت توفانی ویرانگر بر سر مردم عراق آوار شده است. توفانی که بعید به نظر می‌رسد در پی "آزاد سازی" دیگر مناطق تحت اشغال داعش هم آرام گیرد. چرا که، نیروهای داعش پیش از اینکه در قالب "دولت اسلامی عراق و شام" عروج کنند، از تجربه سال‌ها زندگی چریکی در میان قبایل و مردم سنی مذهب عراق برخوردار بوده‌اند. این تجربه آنان به همراه تجربه و تجهیزاتاتی که طی این سال‌ها بدست آورده‌اند، از یک طرف و از طرف دیگر، تداوم پیشبرد سیاست حذف و سرکوب توده‌های سنی عراق، ضریب احتمال خاتمه این جنگ فرقه‌ای را به طریق نظامی تقریباً به صفر نزدیک می‌سازد. تداوم این وضعیت نیز چیزی جز ادامه کشتار توده‌های بی‌دفاع عراق از هر دو سو نخواهد بود.

یادداشت‌های سیاسی

۳۰۰ هزار نوزادی که معتاد به دنیا می‌آیند

بعضی اوقات ممکن است فردی موضوعی را نداند و یا نفهمد اما می‌خواهد که بفهمد. به او می‌توان موضوع را توضیح داد و به اصطلاح فهماند. اما وای بر زمانی که کسی برای انکار حقیقتی خودش را به ندانی بزند و نخواهد بفهمد. اما از این بدتر نیز داریم. یعنی زمانی که کسی نه تنها حقیقت را انکار می‌کند بلکه با واژگونه جلوه دادن حقیقت اساساً دروغی بزرگ را به جای حقیقت می‌خواهد به دیگران بقبولاند. خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی از این دسته افراد است. فردی که در هر سخنرانی خود و هر

جا که مجالی می‌یابد از پیشرفت‌های عظیم جمهوری اسلامی صحبت می‌کند، آن‌هم پیشرفت‌هایی که همگی کشورهای دیگر را انگشت به دهان کرده و به حسادت کشانده است و البته آمریکا و اسرائیل هم در راس آن‌ها قرار دارند. اما همین دروغ‌گویی‌های خامنه‌ای نشان می‌دهد که کوری و کری او درمانی ندارد. جمهوری اسلامی نه تنها کشور را به ویرانه‌ای تبدیل کرده بلکه حتا قادر به حل ساده‌ترین معضلات اجتماعی نیز نیست و به دلیل همین در صفحه ۱۰

برای ارتباط با **سازمان فدائیان (اقلیت)** نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایند.

دانمارک:

I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

هلند:

Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

Gironummer 2492097

نام صاحب حساب : Stichting ICDR

IBAN:

NL08INGB0002492097

BIC: INGBNL2A

Amsterdam, Holland

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

<http://74.91.172.21/>

پست الکترونیک E-Mail:

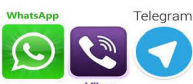
info@fadaian-minority.org

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fedaian (Aghaliyat)
No 721 July 2016

با **سازمان فدائیان (اقلیت)** از طریق وایبر، واتس‌آپ و تلگرام در تماس باشید
تلفن هوشمند یا تبلت دارید؟ از نرم‌افزارهایی مثل وایبر، واتس‌آپ و تلگرام استفاده می‌کنید؟ ما را به فهرست خود اضافه کنید، پیام‌ها، تصاویر، فیلم‌ها و نظرات خود را برای ما بفرستید:
۰۰۳۱ (۰) ۶۴۴۹۲۸۳۷۷



تلویزیون دمکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسان‌های زحمتکش، شریف و ستم‌دیده‌ای است که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می‌کنند

تاریخ شروع پخش تلویزیون دمکراسی شورایی روی ماهواره هات برد از ۱۵ ژوئیه ۲۰۱۶

بدین‌وسیله به اطلاع بینندگان و علاقه‌مندان به تلویزیون دمکراسی شورایی می‌رسانیم که تلویزیون ۲۴ ساعته دیدگاه از روز ۲۵ تیرماه برابر با ۱۵ ژوئیه ۲۰۱۶ از ماهواره یاه ست به روی ماهواره هات برد پخش می‌شود؛ تلویزیون دمکراسی شورایی نیز از همین شبکه در روزهای چهارشنبه ساعت نه و نیم شب به وقت ایران و تکرار آن در روز پنجشنبه ساعت نه و نیم صبح برنامه‌های خود را پخش می‌کند.

ساعت و زمان برنامه را به خاطر بسپارید و به اطلاع دوستان و آشنایان خود برسانید. اگر به تلویزیون ماهواره‌ای دسترسی ندارید، می‌توانید از طریق آدرس اینترنتی سایت دیدگاه به آدرس: www.didgah.tv

برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی به‌طور زنده و همزمان مشاهده کنید و همچنین شبکه تلویزیونی دیدگاه از طریق جویز www.glwiz.com و کانال ۷۲ نیز قابل دسترسی است.

HOT BIRD آدرس ماهواره هات برد

تلویزیون دیدگاه بر روی ماهواره هات برد

ترانسپندر ۹۰- فرکانس ۱۲۵۲۰- عمودی- سیمبل ریت: ۲۷,۵۰۰- اف ای سی: ۳/۴

ساعات پخش برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی بدین قرار است:
روزهای چهارشنبه هر هفته:

ساعت ۹،۵ شب به وقت ایران،

ساعت ۷ شب به وقت اروپای مرکزی به مدت ۱ ساعت پخش میشود.

تکرار برنامه ها در روزهای:

پنجشنبه هر هفته ساعت ۹،۵ صبح به وقت ایران،

ساعت ۷ صبح به وقت اروپای مرکزی خواهد بود.

شماره تلفن برای تماس با تلویزیون دمکراسی شورایی: ۰۰۴۵۳۶۹۹۲۱۸۷

آدرس ایمیل: shora.tv@gmail.com

آدرس تلویزیون دمکراسی شورایی در اینترنت: <http://tvshora.com>

آدرس پستی: I.S.F / P. B. 398 / 1500 Copenhagen V. / Denmark

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی